

خوراک روحانی در زمان مقتضی

🕊 تنها ایمان داشته باش، تنها ایمان داشته باش،

همه چیز ممکن است، تنها...

چگونه؛ بدین ترتیب:

اکنون ایمان دارم، اکنون ایمان دارم،

همه چیز ممکن است، اکنون ایمان دارم؛

اکنون ایمان دارم، اکنون ایمان دارم،

همه چیز ممکن است، اکنون ایمان دارم.

ببایید در حالی که سرهایمان را خم کرده‌ایم، همچنان سرپا بایستیم.

خداوندا، باشد که تنها یک سرود نباشد بلکه نغمه‌ای باشد برخاسته از ژرفای

وجودمان. «اکنون ایمان دارم!» روزی شاگردان پس از اینکه عیسی اعمال

مقتدرانه‌ای انجام داده بود، گفتند: «خداوندا، اکنون ایمان داریم.»

عیسی فرمود: «آیا اکنون ایمان دارید؟»

۲. آنها گفتند: «ما ایمان داریم که تو از همه چیز آگاهی و نیازی نداری که کسی

به تو تعلیم دهد.» بنابراین، ای پدر، امشب درمی‌یابیم که تو به آموخته‌های ما

نیازی نداری بلکه ما به تعلیمات تو نیازمندیم. پس دعا می‌کنیم که روش دعا،

راه و رسم زندگی و طریق برخورداری از ایمان را به ما بیاموزی. خداوندا،

در طول جلسه‌ی امشب این را عطا کن. خداوندا، اگر چیزی کم داریم آن را به

ما ببخش. در نام عیسی می‌طلبیم. آمین.

۳. می‌دانم که بسیاری از شما [پس از جلسه‌ی صبحگاهی] مجدداً امشب اینجا

حاضر شده‌اید. و در بیرون گروهی را ملاقات کردم که گفتند امکان ورود به

ساختمان را نداشتند و بدین ترتیب جلسه را از طریق رادیو و در ماشین‌های

مختلف دنبال می‌کنند. حال تمام تلاش خود را می‌کنیم که امشب هر چه سریعتر

جلسه را پیش ببریم، یکشنبه شب زمان بیشتری به دعا برای بیماران اختصاص

خواهیم داد، اینجا چنانچه بتوانیم صف دعا تشکیل خواهیم داد. اما امشب این

جلسه را به دعا برای بیماران اختصاص خواهیم داد.

۴. می‌خواهم شما در... وحی مقدس خدا، در ایمان ترقی کنید، در ایمان این

عصر. ایمان! اکنون در مقایسه با هر عصر دیگری به ایمان بیشتری نیاز

است، به سخنی باید ایمان لازم جهت ربوده شدن در شما پدیدار باشد تا برگرفته شوید. بنابراین خواهش من از شما این است که امشب هر آنچه که می‌بینید، می‌شنوید را با ایمان پذیرا باشید؛ منظورم کلامی است که موعظه می‌شود و شما می‌شنوید، نشانه‌ها و شگفتی‌هایی که رخ می‌دهد. از شما می‌خواهم که همه‌ی این امور را در قلب خود کنار هم قرار دهید و به آن توجه کنید تا ببینید که از خداست یا خیر.

۵. حتی الیسع در عهد قدیم گفت: «اگر خدا، خدا باشد پس او را خدمت کنید.» در همین راستا گفتنی است که اگر عیسی به راستی در محوریت زندگی مسیحی باشد، پیداست باید همه چیز را در راه او رها کنیم و به وی متمسک شویم. شایان یادآوری است که او مرکز، ستاره‌ی شمال، مقصد غایی و مرجع مطلق هستی است. اگر او ستاره‌ی شمال است... تنها یک چیز وجود دارد که ستاره‌ی شمال را نشان خواهد داد و آن قطب نمای شماسست که با آن در حال حرکت هستید. و قطب نمای سفر ما، کلام است. کلام همواره ما را متوجه عیسی می‌کند.

۶. و ما چنین حس می‌کنیم که در دوران پریشانی و محنت و سرگشتگی به سر می‌بریم و بین ملت‌ها اضطراب حاکم است و تمام این امور به وقوع می‌پیوندند. گاهی اوقات من غرق می‌شوم در... به هر جا که می‌نگرم همه چیز همانند یک... کشتی شناور بر روی دریاست. من خود مسئول آن قایق هستم. چگونه می‌توان از عهده‌ی این کار برآیم؟ اینک موج سفیدی صدها بار بزرگتر از این قایق به مصاف ما می‌آید. ولی باکی نیست ما سوار بر این امواج می‌شویم و آنها را پشت سر می‌گذرانیم. «بلکه به برکت حضورش در همه‌ی این امور از حدّ زیاده نصرت یافتیم.» آری، آن ناودار، آن کشتیبان اعظم، ریسمانی که در انتهای کشتی بسته شده است را محکم در دست گرفته است. ما بر هر یک از این موج‌ها، فائق خواهیم آمد.

۷. حال، امشب بی‌درنگ به موضوع خواهیم پرداخت و شما را زود مرخص می‌کنیم. شما برای رسیدن به اینجا، راهی طولانی پیموده‌اید. به روحیه‌ی ایثارگرایانه‌ای که با این کار از خود نشان می‌دهید، ارج می‌نهم. پیداست که با دیدن چنین روحیه‌ی ایثارگرایانه‌ای، بودن در خدمت شما را دوست داریم. از مصاحبت با شما خسته نمی‌شوم و تا زمانی که اینجا در خدمت شما هستم از هیچ کوششی برای شما فروگذار نخواهم کرد. سپس شما می‌گیرید... اگر در یک جلسه به موضوع‌های متفاوت بپردازید، پیداست که مردم نمی‌توانند آنها را

به حافظه بسپارند. شایسته است یک موضوع را به گونه‌ای پرورش دهید که عزیزان به دریافت آن نائل شوند. هرگاه موضوع در قلب آنها حک شد... می‌توانید به تعلیم موضوع دیگری بپردازید. با چنین روشی گام به گام پیش می‌رویم.

۸. حال شما دعا کنید و دلیر باشید و امشب به شفا ایمان داشته باشید. گمان نمی‌کنم پرسشی درباره‌ی کیفیت روزگار کنونی در ذهن‌تان باقی مانده باشد. گمان نمی‌کنم درباره‌ی حضور خدا در میان جماعت خویش، جای پرسشی در ذهن‌تان باقی مانده باشد. معتقدم که در این امور، به یقین رسیده‌اید. و من... در این خصوص در ذهنم جای هیچ شکی نیست. و من- من- من می‌دانم که جماعت و دوستانم یعنی دوستان مسیح و فرزندان مسیح به این امر ایمان دارند.

۹. وقتی آن پیغام الهی که بر قلب شما سنگینی می‌کند را برای جماعت بازگو می‌کنید و مردم نسبت به آن احساس مسئولیت می‌کنند، آنگاه از مشاهده‌ی این امر، حس بسیار خوشایندی به شما دست می‌دهد. می‌توانید در چنین حسی به درگاه حق آمده، بگویید: «پدر، سپاسگزارم.» چه شادی آفرین است وقتی می‌بینی فرزندان، نانی که برایشان فرستاده شده است را می‌خورند! مگر این امر تحقق آن رویا که در همین خیمه عطا شده بود، نیست؟ درست است. «نان حیات.» برادر نویل، ممکن است شما آن را به خاطر داشته باشید. چه لحظه‌ی با شکوهی بود!

۱۰. حال، اجازه دهید به مطلب اصلی برگردیم، اگر می‌خواهید آن را بخوانید یا علامت بگذارید، فقط... فکر نمی‌کنم شایسته باشد که جلسه‌ای داشته باشیم بی‌آنکه خوانش کلام و بازگویی آن، هر چند به شکل مختصر در کار نباشد. فرقی نمی‌کند محوریت جلسه، شفا باشد یا مسائل دیگر. همه‌ی ما این مطلب را به خوبی درک می‌کنیم. گمان می‌کنم هیچ غریبه‌ای بین ما نیست. همه‌ی ما می‌دانیم شفا به چه معنایی است. شفا چیزی نیست که کسی برای شما انجام دهد، امری است که خدا از پیش برای شما انجام داده است. رستگاری نیز در همین زمره قرار دارد. همین بس که مردم را به سمتی سوق دهیم تا نسبت به حقانیت این امور یقین حاصل کنند. آنها باید بدانند که این تعلیم خدا در کلام خود است. او این مسئله را برای باورمندان تأیید می‌کند. خدا در همین راستا گفت: «برای کسانی که ایمان دارند، همه چیز ممکن است.»

۱۱. شاید شما بگویید: «برای خدا، هیچ چیزی نشدنی نیست.» ولی آیا خود به این سخن ایمان دارید؟ اگر چنین باشد، برای شما نیز هیچ چیز نشدنی نیست.

«همه چیز ممکن است برای کسانی که» (خدا یک شخص است) «کسانی که ایمان دارند.» ملاحظه می‌کنید؟ برای شما هیچ چیز غیر ممکن نیست، [آری] برای شما، اگر تنها ایمان داشته باشید.

۱۲. حال در اول پادشاهان باب ۱۷؛ اگر خداوند بخواهد، هفت آیه‌ی اول را خواهم خواند.

و ایلنای تیشبی که از ساکنان جلعاد بود، به اخاب گفت: به حیات یهوه، خدای اسرائیل که به حضور وی ایستاده‌ام قسم که در این سال‌ها شبنم و باران جز به کلام من نخواهد بود.

و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت؛

از اینجا برو و به طرف مشرق توجه نما و خویشتن را نزد نهر گریبت که در مقابل اردن است، پنهان کن.

و از نهر خواهی نوشید و غراب‌ها را امر فرموده‌ام که تو را در آنجا بیورند.

توجه کنید، «تو را در آنجا بیورند.» نه جای دیگری. «در آنجا!»

پس روانه شده، موافق کلام خداوند عمل نموده. و رفته نزد نهر گریبت که در مقابل اردن است، ساکن شد.

و غراب‌ها در صبح، نان و گوشت برای وی و در شام، نان و گوشت می‌آوردند و از نهر می‌نوشید.

و بعد از انقضای روزهای چند، واقع شد که نهر خشکید زیرا که باران در زمین نبود.

۱۳. خداوند برکت خود را به قرانت کلامش بیفزاید. و حال، امشب قصد دارم عنوانی از آنجا برگیرم که عبارت است از: "خوراک روحانی در زمان مقتضی" بامداد امروز درسی داشتم با این عنوان: «خدمت به خدا، یا سعی در خدمت کردن به خدا، بی‌آنکه در زمان یا مکان مناسبی باشد، یا اینکه خود، شخص مناسبی باشیم.» و حال موضوع از این قرار است: خوراک روحانی در زمان مقتضی.

۱۴. ما از ایلیا بسیار کم می‌دانیم. ولی می‌دانیم که او خادم خدا بود. او خادم خدا برای آن ساعت، یعنی روزگار خویش بود.

۱۵. گفتنی است که در گذشته، خدا در سه مقطع زمانی، مسح روحانی ایلیا را به کار برد. همچنین در همین راستا او وعده داده است که دو بار دیگر این مسح یا روح را به میدان بفرستد. روی هم رفته پنج بار می‌شود. [می‌دانیم که

پنج] نماد فیض و رحمت است. نخست خدا آن روح را بر ایلیا قرار داد؛ سپس نصیب مضاعف آن روح، بر الیشع قرار گرفت. همین روح بر یحیی تعمیم دهنده بود. در همین راستا چنین مقدر است که این روح وارد میدان شود تا عروس غیریهودی [کلیسا] را سر و سامان دهد. او با موسی وارد میدان خواهد شد تا یهودیان را به جایگاهشان هدایت کند. درست است. بر پایه‌ی وعده‌ی الهی این روح، پنج بار رسالت می‌یابد و در گذشته این روح، سه بار رسالت یافت.

۱۶. حال، ما نمی‌دانیم که این نبی اعظم اهل کجا بود. می‌دانیم که او تئوبی بود. اما او چطور آمد...

۱۷. درباره‌ی انبیا بسیار کم می‌دانیم. از خاستگاه آنها آگاهی نداریم. به ندرت... تا جایی که می‌دانم هیچ یک از آنها به تشکل کلیسایی وابسته نبودند یا با اعتبار نسب‌نامه‌ی، وارد میدان نشدند. آنها مردانی عادی و در عین حال، بی‌پروا بودند. بیشتر آنها عامی بودند. آنها خود چیزی ننوشتند. البته اشعیا و ارمیا که در شمار انبیا هستند، دست به تألیف زدند ولی ایلیا، این مرد بزرگ دست به نگارش نزد. بسیاری از انبیا چیزی ننوشتند؛ شاید هم سواد چنین کاری را نداشتند. اما آنها مردان مقتدری بودند. انبیای زمان باستان، هر کدام با شخصیت ممتاز و بی‌همتای خود در کتاب مقدس به تصویر کشیده شده‌اند. آنها با ممالک، پادشاهان، ملت‌ها، کلیساها و هر پدیده‌ی دیگری به شیوه‌ی خود پیکار کردند. انبیا در کلام خدا پایداری کردند و خدا حقانیتشان را ثابت کرد. آنها تند و سازش‌ناپذیر بودند.

۱۸. ایلیا نمونه‌ی برجسته‌ای از چنین روحیه‌ای است که در انبیا سراغ داریم. وی مردی از بیابان بود. ایلیا در کوره‌ی بیابان پرورش یافت. آری، او زندگی خود را در فضای بیابان سپری می‌کرد. کتاب مقدس در توصیف او می‌گوید لباس‌های پشمین بر تن داشت. بر اساس همین توصیف کلام، او به دور خود پوست گوسفند می‌پچید و تکه‌ای چرمی از پوست شتر به کمر خود می‌پچید، بسیار... صورتش پوشیده از ریش بود و به گمانم مردی غیر متمدن می‌نمود.

۱۹. اما ما... به هیچ عنوان این کسوت یا به عبارتی این نسل از میان نرفته است. به هیچ عنوان آنها ناپدید نشده‌اند. بسیاری از شما عزیزان درباره‌ی *شورای نقیبه‌ی کلیسای اولیه* مطالبی خوانده‌اید. زمانی که آقایان در آن عصر بر آن شدند تا تشکلی راه بیاندازند و با ترتیبی کلیساهای دیگر را منحل و در تشکل کلیسایی واحدی ادغام کنند، مردانی همانند الیشع از بیابان به پا خاستند. این مردان کلامی تند و روحیه‌ای ناسازگار داشتند. آنها صحرانشین یا بیابانی

بودند و تنها از رُستنی‌ها تغذیه می‌کردند. ولی مسئولان و مقامات بلند پایه به پشتگرمی اقتدار کنستانتین، این صدهای ناسازگار را خفه کردند. این انبیای در جایگاه نبوتی می‌دانستند آن دانه یعنی کلیسای عروس به پیروی از داماد، باید در زمین می‌افتاد. دانه هزار سال چنین در خاک مدفون ماند.

۲۰. به همین دلیل امروزه در کتاب‌ها چنین می‌نویسند: «آن خدای خاموش کجاست که در برابر کشتار کودکان خردسال و زنانی که به دست شیرها پاره پاره شده‌اند، چنین در آسمان خاموش ماند و نظاره کرد؟» آنها کلام را نمی‌شناسند. آن دانه‌ی گندم باید چنین بر زمین فرو می‌افتاد. چگونه یک خدای دادگر بی‌آنکه کاری کند، چنین نظارگر مرگ فرزند خود بود در حالی که بر او آب دهان انداختند و او را بی‌حرمت ساختند؟ اما براساس کلام، باید چنین می‌شد. این مطلب درباره‌ی زمان کنونی نیز صدق می‌کند.

۲۱. ایلیا مرد بزرگی بود. او در برابر نسلی که به گناه آلوده بودند، به پا خاست. در آن زمان، اخاب پادشاه بود. پدر اخاب که پیش‌تر فرمان رانده بود، مرد پلیدی بود. گفتنی است از زمان سلیمان به بعد، پادشاهان شرور یکی پس از دیگری به تخت نشستند. اخاب در میان آنها بیست و دو سال بر سامره فرمانروایی کرد. او تمام پادشاهانی که تاریخ این کشور به خود دیده، پلیدتر بود. او شخصیتی مدرن و نوگرا به شمار می‌رفت. بی‌گمان فردی مذهبی بود. به تعبیری او با گرایش‌های مدرن زمان خود دمساز بود. این پادشاه چهارصد نبی عبرانی به خدمت گماشته بود. همه‌ی آنها به قولی در یک آموزشگاه درس خوانده و آموزش دیده بودند. در چنین جوی بود که خدا خود، شخصی را نزد پادشاه فرستاد، شخصی که اخاب به او ایمان نداشت. این شخص ایلیا بود.

۲۲. اما ایلیا، تیشبی و مردی از بیابان بود. ایلیا مرد سازشکاری نبود بلکه ظاهری خشن و کلام تند داشت. روزی اخاب گناهی مرتکب شد که صبر الهی را لبریز کرد، خدا بی‌درنگ با ایلیا در بیابان صحبت کرد. ایلیا رهسپار سامره شد. در تصورم، ایلیا را با ریشی بلند و سفید که همه‌ی صورت را پوشانیده است با سری طاس و آفتاب سوخته می‌بینم. در تصورم، او در چنین حالتی با چشمانی تیز و نافذ در حالی که عصایی در دست خود دارد با لبخندی بر لب، به پادشاه بنی‌اسرائیل رو کرده و می‌گوید: «هیچ شبنم و بارانی جز به کلام من نخواهد بود.»

۲۳. ای کاش خدا چنین مردانی را به ما عنایت کند، مردانی که می‌دانند با قول خداوند گام برمی‌دارند.

۲۴. حال ما می‌دانیم پیش از اینکه ایلیا چنین وارد میدان شود، صاحب دعوتی الهی شده بود. خدا با او صحبت کرده بود بنابراین او از چیزی واهمه نداشت. او بیم این را نداشت که پیغامش به وقوع نپیوندد؛ او می‌دانست که کلامش محقق می‌شود! او می‌دانست که آن [پیغام] در چهارچوب کلام خداوند می‌گنجید، ایلیا از جایگاه خود به عنوان نبی خدا برای آن عصر، آگاهی داشت. با این توصیف خواه به دستور پادشاه سر او را از بدنش جدا می‌کردند یا زندانی می‌کردند یا هر کار دیگری، فرقی نمی‌کرد؛ او رسالتی داشت. در چنین مقامی بود که در حضور شخص پادشاه چنین با جرأت، **قول خداوند** را بیان می‌کرد. ایلیا اهل سازش و ملاحظه نبود! او از وقوع یک خشکسالی فراگیر اِخبار کرد...

۲۵. پیداست که خدا گناه را بی‌سزا نمی‌گذارد. هر گناه سزایی دارد. قانونی بدون ضمانت اجرایی به چه کار می‌آید؟ چه سود دارد اگر بگویید: «گردش به راست خلاف قانون است» اگر در پس آن هشدار، پاداش یا مجازاتی وجود نداشته باشد؟ آن یک قانون نخواهد بود. به همین ترتیب گناه باید مجازات شود. سرپیچی از قانونی و شریعتی که خدا وضع کرده است، مجازاتی به دنبال خود دارد.

۲۶. این ملت تمام قانون‌های خدا یعنی کل شریعت را زیر پا گذاشته بودند، این حال آنها به داشتن کلیسایی بزرگ و معبد دل خوش کرده بودند. افراد فرهیخته‌ی بی‌شماری در میان آنها بودند. در سراسر کشور انبیایی داشتند، آموزشگاه‌های آنها، انبیا را همانند یک دستگاه، فرآوری می‌کرد. در میان آنها انبیا و کشیشان بسیاری مشغول بودند. کاتبان هم فعالانه نسخه‌برداری می‌کردند. با این توصیف می‌توان گفت که در زمان اخاب، مذهب جایگاه بالایی داشت ولی افسوس که این آقایان از کلام خدا دور بودند. از این رو خدا مردی را خارج از چهارچوب تشکل آنها فراخواند و او را با **قول خداوند** فرستاد.

۲۷. ببینید خدا چگونه به خاصان خود می‌رسد. قبل از اینکه این نبی را با آن پیغام بفرستند، گفت: «ایلیا روانه شو و اخاب پادشاه را از این پیغام آگاه ساز. سپس بی‌درنگ از آنجا دور شو چون برای زمان خشکسالی مکانی برای تو مهیا کرده‌ام. من به تو خواهم رسید ولی ای ایلیا تو تنها کلام مرا بیان کن و تنها کارهایی انجام بده که من به تو امر می‌کنم.»

۲۸. اکنون قصد دارم امشب رسالت بزرگ ایلیا و روزگار او را با ساعتی که در آن به سر می‌بریم، بسنجم. معتقدم آن دوره نمونه‌ی دقیقی از وضعیت حاکم بر دوره‌ی کنونی است. به سرگذشت ملت‌ها می‌اندیشم... اگر من... اگر فرصت

بود، می‌شد بیشتر در گذشته تأمل کرد ولی باید زمان لازم را به دعای برای بیماران اختصاص دهم.

۲۹. با تأمل در تاریخ، دریافتنی است که بنی‌اسرائیل درست مانند ما، سرزمین خود یعنی کنعان را به دست آوردند. ما به این کشور یعنی ایالات متحده وارد شده و بومی‌ها یعنی سرخپوستان را از اینجا راندیم. به این ترتیب این سرزمین را آن خود کردیم. بنی‌اسرائیل نیز تحت رهبری یوشع و تحت هدایت خدا، همین کار را در سرزمین کنعان انجام دادند. آنها ساکنان آنجا را بیرون راندند و سرزمین را آن خود کردند.

۳۰. به همین ترتیب نخستین پادشاهان آنها افراد توانایی بودند، منظورم داود و سلیمان است. آنها افراد بزرگی بودند. به همین ترتیب نخستین رؤسای جمهور ما یعنی واشنگتن، لینکلن و دیگران، افراد بزرگی بودند. سپس کشوردارانی روی کار آمدند که یکی از دیگری پلیدتر بود، تا نوبت اخاب شد. نمونه‌ای از روزگار ما را به تصویر می‌کشد. مردم آن روزگار درست مانند معاصران ما، به اندازه‌ای نوگرا بودند که دیگر کلام راستین خداوند، برای آنها شنیدنی نبود.

۳۱. نگاه مردم نوگرای آن روزگار بر خادم حقیقی خدا، به آسانی تصور شدنی است. «او دیوانه شده و عقل خود را از دست داده است. چنین چیزی شدنی نیست.» مردم آن روزگار مذهبی بودند. آنها بسیار مذهبی بودند. آنها رهبران صادقی داشتند، آنها خود مردمی صادق بودند. آنها در پیروی از مذهب، غیور بودند.

۳۲. با این اوصاف، ایلیا می‌دانست که برای پیشبرد کار، چیزی فراتر از راهکاری برآمده از یک دانش الهیات روزمره مورد نیاز بود. این وضعیت چیزی فراتر از یک پیغام عادی می‌طلبید. او می‌دانست برای شکستن قلب‌های سنگی مردم آن روزگار، دیگر موعظه‌ی ساده‌ای از کلام، کفایت نمی‌کرد. او می‌دانست که تنها پس از بیان قول خداوند، حکم الهی جاری می‌شود. ایلیا به پشتگرمی قول خداوند رهسپار شد. وی به قول خداوند آراسته شده بود. اگر مردم از شنیدن پیغام او سرباز می‌زدند، بی‌گمان حکم خدا بر آنها جاری می‌شد. این مطلب مصداق خود را در روزگار کنونی پیدا می‌کند. در هر عصری چنین می‌شود. زمانی که افراد از مرز قلمروی فیض و رحمت رد می‌شوند، وارد قلمروی محکومیت می‌شوند. چیزی غیر از این نیست.

۳۳. اینک آن نمونه را داریم. در این جلسه قصد دارم ایلیا را با کلیسای معاصر یعنی کلیسای روزگار کنونی، مقایسه کنم. گفتنی است که ایلیا درست پیش از

نزول داوری، پیغام خود را دریافت کرد. از ایلیا در جایگاه نمونه مراقبت شد، بدین ترتیب که خوراک و نیازهای طبیعی او تأمین شد. قرار نبود تا سه سال و نیم، تا زمانی که ایلیا خود بگوید، بارانی در کار باشد. «ایلیا، هر زمانی که تو بگویی، چنان خواهد بود.» پس او نزد پادشاه رفت و گفت: «شبنم و باران جز به کلام من نخواهد بود.» بار مسئولیت است، چنین نیست؟ این یک پیغام است!

۳۴. و ما می‌خواهیم این را به عنوان نمونه‌ای از خشکسالی و قحطی روحانی عصر خود در نظر بگیریم. اینک، همه‌ی ما می‌دانیم و به خوبی آگاهیم که از نظر روحانی، قحطی روحانی فراگیری بر کشور حاکم است. شما می‌دانید که انبیا در گذشته، وقوع این قحطی پیش از بازگشت مسیح را، اخبار کرده بودند. آنها گفته‌اند: «بر زمین گرسنگی خواهد بود، نه گرسنگی از نان بلکه از شنیدن کلام خدا.» و ما در چنین روزگاری به سر می‌بریم، به سخنی، زمان «شنیدن حقیقت کلام خدا» است. حال خشکسالی طبیعی به عنوان نمونه‌ای از خشکسالی روحانی است.

۳۵. گناه و بی‌ایمانی نتیجه‌ی وجود معلمان کذب و افراد نوگرا در کلیساهاست. در چنین وضعیتی، کلیسا در معرض داوری الهی قرار می‌گیرد، حکم خدا در راه است. در چنین وضعیتی مردم از کلام خدا و نبی رو برگردانیده‌اند و با مبانی مدرن الهیات، دمساز شده‌اند.

۳۶. به این نقطه دقت کنید، هرگاه چنین می‌شود خدا به شکل ویژه، وارد میدان می‌شود. پیداست که خدا کاری نمی‌کند مگر آنکه پیش‌تر قوم را از آن آگاه کرده باشد. خدا همواره از طریق خادمش برنامه و ترتیب خود را مشکوف می‌کند.

۳۷. در تمام این مدت، ایلیا یک جای مخفی داشت که خدا برایش مقرر کرده بود. پیش از تشکیل صف دعا، به بسط این موضوع خواهیم پرداخت. ایلیا رازگاهی داشت که خدا خود، برای او آماده کرده بود. گفتنی است که کلیسا به هیچ عنوان این رازگاه را برای وی آماده نکرده بود. کار پادشاه یا حتی خودش نبود، بلکه سخن از رازگاهی است که خدا برای ایلیا مهیا ساخته بود تا در طول دوران خشکسالی به او خوراک رسانی شود، جایی که روز به روز خوراکش مهیا بود. او نیازی نداشت که نگران فردای خود یا پایان آذوقه باشد. خدا فرمود: «غراب‌ها را امر فرموده‌ام که تو را در آنجا بپرورانند.» چه نمونه‌ی خارق‌العاده‌ای، الگویی از مکان مخفی ما یا رازگهان ما در مسیح.

۳۸. زمانی که شورای جهانی و پدیده‌های این روزگار به یک صدا می‌گویند: «زمان معجزات گذشته است.» بنابراین جای شگفتی نیست که کلیساها از

قدرت بی‌کران خدا محروم می‌شود. آنها هر چند ظواهر را حفظ می‌کنند ولی در واقعیت چیزی ندارند جز «صدای [فلز] برنج و تفکر سنج». ما می‌دانیم که این سخن حق است «که صورت دینداری دارند، لیکن قوت آن را انکار می‌کنند.»

۳۹. در جلسه‌ی بامدادی، یاد آور شدیم که داود هم، چنین به خطا رفته بود. او با کاربرد ارابه‌های گاو نر، از کلام عدول کرده بود. زمانی که کلام برای مردم بیان و بازگو شد، آنها با بی‌رغبتی، از آن دور شدند.

۴۰. در زمان ایلیا مردم با چنین رویکردی، از کلام فاصله گرفتند. آنها به خیال خود، کلام را در اختیار داشتند ولی واقعیت آن است که از آن، بی‌بهره و محروم بودند. بنابراین توجه کنید سپس در...

۴۱. زمانی که خدا بی‌ایمانان را سزا می‌رساند، راه چاره‌ای پیش روی کسانی که در امانت به سر می‌برند، می‌گشاید. خدا در هر دوره زمانه چنین می‌کند. پیش از آنکه خدا جهان را با طوفان نابود سازد، برای نوح مفرّی فراهم ساخت. پیش از نابودی مصر به دست خدا، رحمت الهی مفرّی ایجاد کرد که قومش از دریا عبور کنند. خدا چه زیبا راه را مهیا می‌سازد! او همان راهی است که ما را از بن‌بست‌ها عبور می‌دهد. او خود، راه است!

۴۲. حال درمی‌یابیم که با وجود چنین مسائلی... اینک در یکی از با شکوه‌ترین ساعات و برهه‌ی تاریخی بشریت به سر می‌بریم. ترس و نگرانی از موشک‌های آراسته به کلاهک جستجوگر بیجاست، وضعیت کلیساها باید مایه‌ی نگرانی ما باشد. شایسته است در چنین شرایطی نسبت به روند مسائل در زمان کنونی، هوشیار باشیم.

۴۳. شایان یادآوری است که خدا برای ایلیا راهی فراهم ساخت تا از خطر در امان باشد. او به همین ترتیب برای فرزندان ایماندارش، راه‌گریزی از خطر فراهم می‌سازد، باشد که آنها از خشم و غضبی که در راه است، رهایی یابند.

۴۴. خدا در گذشته حکم خود را بر مردمان جاری ساخت، او سدوم و عموره را واژگون کرد و کفرناحوم را در دریا غرق نمود. او حکم خویش را بر آن نسل‌ها و بر سدوم و عموره جاری ساخت. زمانی که همین گناهان را مرتکب می‌شویم، عدالت الهی حکم می‌کند مانند آنها به سزای اعمال قبیح خود برسیم. همانگونه‌ای که حکم بر آنها جاری شد، ما نیز سزا خواهیم یافت. در خور توجه است که...

۴۵. خدا برای مقابله با پدیده‌ها و گرایش‌های مدرن آن روزگار، مردی را برانگیخته، به میدان فرستاد. خدا مردی را بلند کرد تا با این نیروهای ویرانگر

پیکار کند ولی قوم حاضر نشدند به پیغام او گوش دهند. ایلیا را دیوانه پنداشتند. می‌گفتند: «این مرد، عقل خود را از دست داده است. او یک متعصب پیر است، زندگی در بیابان باعث شده تا او دیوانه شود.» غافل از اینکه این مرد بیابان‌نشین، در واقع کلام خداوند را داشت.

۴۶. امروزه آنها می‌گویند: «منظور کلام، آن چیزی نیست که می‌گوید.» «کتاب مقدس، صرفاً یک روایت تاریخی نوشتاری است.» گمان می‌کنم شما با این سخنان و ادعاهای آنها مواجه شده‌اید که می‌گویند: «حوا سبب خورد، او یک... خورد.» چه بود؟ گمان می‌کنم... «یک زردآلو بود.» اکنون آنها می‌گویند: «آن یک زردآلو بود.» و همچنین می‌گویند: «موسی هرگز فرزندان را از دریای سرخ عبور نداد. بلکه دسته‌های بزرگی از نی بر روی انتهای دریا بود و موسی از روی دریایی از نی‌ها عبور کرد.» حال پرسیدنی است که چطور آب، آ- ب؛ به شکل دیواری بر دو طرف بود؛ آنها از زمین خشک عبور کردند؟ چه مهملات و یاهه سرایی‌هایی! اما شما می‌بینید که روزهایی همانند آن زمان، باعث نزول غضب الهی بر مردم می‌شود. چنین مسائلی باعث می‌شود که مردم این روزگار، دچار غضب الهی شوند.

۴۷. آنها می‌گویند چیزهایی وجود ندارند که اینها... حتی اعضای کلیساها دیگر به معجزات ایمان ندارند. آنها می‌گویند: «اگر یک معجزه به من نشان دهی، به تو هزار دلار خواهم داد. تنها یک معجزه به من نشان بده!» اگر در مقابل چشمان آنها هزاران معجزه هم انجام شود، آنها قادر به دیدن آن نیستند. پیدااست که آنها هرگز آن را نخواهند دید.

شما می‌گویید: «این غیرممکن است.» نه، چنین نیست.

۴۸. روزی ایلیا در دوتان بود. ارتش ارام برای دستگیری او، شهر را محاصره کرده بود. زیرا ارامیان می‌دانستند قدرت قوم در آن به اصطلاح پیشگو قرار داشت. چرا پادشاه... یکی از آن مردان پیر به پادشاه ارام گفت: «ایلیای نبی، آن مرد تیشبی، پادشاه بنی‌اسرائیل را از سخنانی که در خوابگاه خود می‌گویی، مخبر می‌سازد.»

۴۹. پادشاه امر کرد: «بروید و او را بگیرید! این شخصی است که برای ما دردرساز می‌شود.» بدین ترتیب تمام ارتش ارام دوتان را محاصره کرد. آنها گرداگرد دوتان بودند.

۵۰. و جیحزی خادم آن نبی برخاست و گفت: «وای پدرم، ارتش اینجا گرداگرد ماست. ما کاملاً محاصره شده‌ایم.»

۵۱. مرد خدا گفت: «[مترس] زیرا آنانی که با ما هستند از آنانی که با ایشان هستند، بیشترند.» ملاحظه می‌کنید؟

و جیحزی به اطراف نگرید و گفت: «من کسی را نمی‌بینم.»

۵۲. او گفت: «خداوند خدا، چشمان این پسر را باز کن.» و چشمانش باز شدند و اینک سراسر کوه‌ها مملو از فرشتگان و ارابه‌ها و نیروهای نادیدنی بود.

۵۳. آن ایلیا به آن سو گام برداشت و کتاب مقدس می‌گوید: «آنها را به کوری مبتلا ساخت.» او به سمت آنها گام برداشت و آنها در برابرش نابینا شده بودند.

پس به سوی آنها حرکت کرد و گفت: «آیا در جستجوی آن ایلیا هستید؟»

او گفت: «بله در جستجوی او هستیم.»

۵۴. گفت: «مرا دنبال کنید و شما را نزد کسی که جستجو می‌کنید، خواهم برد.» آنها را درست به سوی دام رهبری کرد، جایی که ارتش مستقر شده بود و آنجا اسیر شدند.

۵۵. حال، در کتاب مقدس آمده است: «خدا آنها را به کوری مبتلا ساخت.» این قضیه چنین فیصله یافت. امروزه نیز مردم به کوری روحانی مبتلا شده‌اند، اگر چه خداوند خدا به میان جماعت نزول می‌کند و هر آنچه وعده داده است را به انجام می‌رساند ولی باز هم آنها نمی‌توانند آن را ببینند. آنها از نظر روحانی کور هستند؛ خدا را نمی‌شناسند، از قدرت عظیم او ناآگاهند. اکنون ملاحظه می‌کنیم که همان کارهایی که در دوران ایلیا انجام دادند را امروز نیز انجام می‌دهند. خدا آنها را به کوری مبتلا ساخت. امروز نیز آنها می‌گویند: «معجزه وجود ندارد، چنین چیزی، همه‌ی اینها فرآیند هیجان‌های مذهبی است.»

۵۶. پس از برگرفته شدن ایلیا، مردم در حق جانشین وی یعنی الیشع همان مطالب را تکرار کردند. الیشع با وجود جوانی، موهای خود را از دست داده بود. جوانان و کودکان دنبالش می‌کردند و می‌پرسیدند: «ای پیرمرد طاس، چرا همراه ایلیا بالا نرفتی؟» ملاحظه می‌کنید؟ با وجود اینکه وی کارهای بسیاری انجام داده بود ولی مردم حتی از ابتدا او را باور نداشتند. هر چند این مرد بزرگ خدا با ارابه‌ی آتشین به آسمان بالا برده شد، باز هم مردم به آن ایمان نداشتند. اجازه می‌دادند فرزندانشان گرداگرد این مرد جمع شوند و بگویند: «ای پیرمرد، چرا بالا نرفتی؟» ملاحظه می‌کنید؟ سپس نبی، آنها را نفرین کرد و یک خرس ماده، چهل و دو نفر از آنها را کشت.

۵۷. حال توجه کنید. امروزه نیز مردم مانند گذشته، به روش خود، کلام را تفسیر می‌کنند. حال این مسئله به خودشان ربط دارد ولی به این کار بسنده

نمی‌کنند بلکه می‌کوشند دیدگاه خود را به ما القاء کنند. کتاب مقدس چنین می‌گوید: «کلام خدا را نمی‌توان به دلخواه تفسیر کرد.» خدا مفسر خویش است. خدا کلام خود را تأیید می‌کند و این امر خود، تفسیر کلام است. همان طور که بارها گفته‌ام خدا در ابتدا گفت: «روشنایی بشود» و روشنایی پدید آمد. نیاز به هیچ تفسیری نبود؛ چنین شد. او فرمود: «باکره آبستن خواهد شد» و باکره‌ای آبستن شد. او فرمود: «از روح خود خواهم ریخت» و چنین کرد. و او از انجام اعمالش "در روزهای آخر" خبر داد و اکنون دارد آنها را انجام می‌دهد! نیاز به هیچ تفسیری ندارد؛ خدا تفسیر خویش را به انجام می‌رساند. باکی نیست مردم نادان چه می‌گویند، گفته‌های آنها، خدا را از کار باز نخواهد داشت.

۵۸. هنگامی که عیسی بر روی زمین بود، بی‌ایمانان بسیاری با او مخالفت می‌کردند، امروزه نیز با همین پدیده مواجه هستیم، شاید هم وضعیت بدتر شده باشد. اما این مسائل او را از کار باز نداشت. او با پایداری، وظیفه و کار خود را انجام داد. در چنین شرایطی خدا نیز کارهای او را تأیید می‌کرد. عیسی می‌گفت: «از جانب خود نیامده‌ام. پدرم و من یک هستیم؛ او در من ساکن است. این من نیستم که این اعمال را به جا می‌آورم بلکه پدری که در من ساکن است. و اگر اعمال او را به جا نمی‌آورم به من ایمان نیاورید؛ اما اگر این کارها را به جا می‌آورم و باز هم نمی‌توانید به من ایمان بیاورید، به اعمال انجام شده ایمان بیاورید.» ملاحظه می‌کنید؟ به عبارت دیگر، آنها... «کتاب را تفتیش کنید» او گفت: «زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنها است که به من شهادت می‌دهد.» آمین! چه سخنی! عیسی گفت: «همان کتب به شما می‌گویند که من کیستم.»

۵۹. و دقیقاً همان نگاه‌ها هستند که از عصری که در آن به سر می‌بریم، اخبار می‌کنند. کارهایی که شما شاهد انجامشان هستید، گویای حضور خدا در میان قوم است. پیداست که هیچ نیرویی جدا از پروردگار نمی‌تواند مردگان را زنده کند. از هیچ کس جز پروردگار چنین کارهایی بر نمی‌آید. در همین راستا در کتاب مقدس آمده است: «او دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است.»

۶۰. به خوبی شاهد گرایش‌های مردم روزگار کنونی هستیم. چنین ادعاهایی از آنها می‌شنویم: «آن روزها سپری شده است. چیزی به عنوان معجزه وجود ندارد. مردم تماماً هیجان زده می‌شوند.»

۶۱. شایسته است به سخن ایلیای نبی گوش جان بسپارید. او مردم و الهیات آنها را محکوم ساخت. درخور توجه است که کلام او، در حکم سخن خود خدا بود.

او چنین گفت: «هیچ شبیم و باران جز به کلام من از آسمان نازل نخواهد شد.» آمین! بله، آقا. نبی، زمان بسیاری را در پیشگاه و حضور خدا سپری کرده بود! ۶۲. در عهد عتیق یا در هر دوره‌ای، انبیا تا زمانی که خود به کلمه تبدیل شوند، در حضور خدا می‌مانند. به سخنی، پیغامی که می‌دادند، خود کلام بود. شایان یادآوری است که ایلیا گفت: «این قول خداوند است» آنها خود از پیغام‌های الهی شگفت‌زده می‌شدند... چه بسا این پیغام برخلاف افکارشان بود و یا از درک آن عاجز بودند. با این وجود، انبیا کلام خدا را بیان می‌کردند: «این قول خداوند است.»

۶۳. «باران جز به کلام من نخواهد بارید.» چه ادعایی! از آنجا که ایلیا در پیشگاه خدا مانده بود، کلامش بی‌کم و کاست تأیید شد. از یاد نبرید که در عاموس ۳:۷ چنین آمده است: «خداوند خدا کاری انجام نمی‌دهد مگر اینکه ابتدا آن را بر خادمان خویش، انبیا مکشوف کرده باشد.» گفت: «هیچ بارانی نخواهد بود!» او ابتدا...

۶۴. مردم او را مسخره کردند و دیوانه پنداشتند. «ای متعصب!» اما او از قول خداوند گفته بود که باران نخواهد بارید. خدا پیش از انجام چنین کاری، مطلب را بر خادم خویش ایلیا، مکشوف کرد. رسالت نبوتی ایلیا از بوت‌های آزمایش گذشته بود و اینک او از تأیید الهی برخوردار بود. در چنین شرایطی بر مردم بود که راه توبه و بازگشت در پیش گیرند ولی آنها به جای این کار، به نبی خندیدند و گفتند: «به فراوانی باران می‌آید! آب انبارها پر هستند. رودخانه‌ها در بسترهای خود، خروشان هستند.»

۶۵. در کتاب مقدس چنین می‌خوانیم: «برای سه سال و نیم حتی از شبیم خبری نبود.» در سراسر کشور تمام جویبارها و آب‌ها خشک شدند. پیداست که این کلام یک انسان نبود بلکه خدا به واسطه‌ی آن شخص، سخن گفته بود. او به واقع همان «من» بود. همیشه این مسئله مشخص می‌شود. بنابراین او...

۶۶. بدین ترتیب زمانی که کسی با رسالت و حکم الهی به راستی قول خداوند را بیان می‌کند، دریافته‌ی است که پیغام و پیغام آور به واقع یکی می‌شوند، آنها از یکدیگر جدانپذیر هستند. زیرا او فرستاده شده تا کلمه به کلمه‌ی قول خداوند را ارائه دهد، بنابراین او با پیغامی که دارد، یکی می‌شوند.

۶۷. به همین ترتیب هر فرقه‌ای که زیر چتر مجموعه‌ی مذهبی و فرقه‌ای قرار گرفته است به واقع با تشکل و کلیسای خود یکی می‌شود. هر الهیدان که با تکیه بر الهیات پردازش شده‌ی فرقه‌ای خود ظاهر می‌شود، به واقع با پیغام خود یکی

شده است؛ چنین رابطه‌ای میان کلیسای الهیاتی و یک الهیدان [نیز] وجود دارد. کاملاً درست است.

۶۸. زمانی که شخصی با قول خداوند می‌آید، او و پیغامش یک هستند. هنگامی که ایلیا با قول خداوند آمد، او و کلامش یک بودند. درست همانگونه که عیسی آمد و او همان کلمه بود، انجیل یوحنا باب ۱. بنابراین همواره در هر عصری، کلام خدا و پیغام‌آور دوره، دقیقاً یک چیز هستند. این عین حقیقت است.

۶۹. عیسی تجلی کلام نبوتی بود. او خود، تحقق نبوت انبیا بود. «باکره آبستن شد و این فرزند را به دنیا آورد.» در آغاز خدا به آنها چنین گفته بود: «ذرت زن، سر ذرت مار را خواهد کوبید و او پاشنه‌ی وی را خواهد کوبید.» همه‌ی نبوت‌ها در همین راستا عطا شده بود. گریه‌ی داود و کلام انبیا در تمام اعصار، همه از او اخبار کردند. او خود مکاشفه و تجلی کلام بود! هلولیا!

۷۰. آیا متوجه شده‌اید هدف از بیان این گفتار چیست؟ در جلسه‌ی بامدادی کاملاً بی‌پرده با شما صحبت کردم. مگر شما ظهور قدرت خدای زنده را در کلیسای زنده یعنی همان عروس نمی‌بینید؟ بیماران شفا می‌یابند، مردگان برمی‌خیزند، لنگان خرامان و نایبانیان، بینا می‌شوند. به همین ترتیب انجیل در قوت خویش تجلی می‌یابد. دلیلش این است که پیغام و پیغام‌آور یک هستند. کلام در کلیسا و همچنین در شخص است.

۷۱. زمانی که ایلیا با قول خداوند آمد، کلام خدا در او بود. در چنین شرایطی او گفت: «باران نخواهد بارید.» این ایلیا نبود بلکه خدا در ایلیا بود.

۷۲. بارها داستان آن خانم پیرو فرقه‌ی دانش مسیحی را نقل کرده‌ام. بارها درباره‌ی ایشان صحبت کرده‌ام. گفت: «آقای برانهام، درباره‌ی عیسی بسیار حماسه سرایی می‌کنید.»

گفتم: «امیدوارم این تنها پرسش شما باشد.»

او گفت: «شما سعی دارید او را خدا جلوه دهید.»

گفتم: «او خدا بود.»

۷۳. گفت: «او تنها یک نبی بود، البته او انسان وارسته‌ای بود ولی او خدا نبود.»

۷۴. و من گفتم: «جایی از کلام را به من نشان دهید که می‌گوید او نبود.»

۷۵. او گفت: «در انجیل یوحنا آمده که عیسی بر سر قبر ایلعازر گریست.»

۷۶. گفتم: «درست است، تردیدی نیست که او گریست. عیسی در جایگاه یک انسان، گریست ولی شکی نیست که تنها در جایگاه خود خدا، مرده را زنده ساخت.» درست است. گفتم: «او به عنوان یک انسان گرسنه شد اما به عنوان خدا، با مقداری نان و تعدادی ماهی به پنج هزار نفر خوراک داد.» درست است. «این انسان بود که در آن قلیق خوابیده بود ولی این خود خدا بود که در این تن، آبها را آرام کرد.» چرا چنین می‌شد؟ زیرا او و پیغامش یک بودند.

۷۷. او گفت: «من و پدرم یک هستیم. پدرم در من ساکن است.» آری، پُری الوهیت در عیسی ساکن بود.

۷۸. به گمانم این مطلب در آن روز، در زمان پرداختن به هفت دوری کلیسا بسیار برجسته شد. در اول کار هضم این مطلب برایم دشوار بود که عیسی آنجا ایستاده است... آن سفیدی که در تصویرش دیده می‌شود. آمده است: «موهایش همانند پشم سفید است.» نمی‌توانستم درک کنم که مردی سی و سه ساله موهایش همانند برف سفید باشد.

۷۹. با یکی از الهیدانان پنطیکاستی تماس گرفتم. ایشان از الهیدانان برجسته و دوستان بسیار عزیز من هستند. منظورم برادر جک مور است. مردی باهوش و دانا. ایشان گفتند: «برادر برانهام، آن نشان دهنده‌ی جلال عیسی است. این همان شکلی است که او بعد از وارد شدن به جلال، در بر داشت.» نه، این سخن برای من متقاعد کننده نبود. نه.

من گفتم: «برادر مور، بسیار خوب، از شما سپاسگزارم.»

۸۰. وارد اتاق خود شدم و آنجا با خدا صحبت کردم. در زمان مطالعه‌ی آیه یاب کتاب مقدس، متوجه‌ی آیاتی از کتاب دانیال شدم. در آنجا آمده است: «او نزد قدیم الایام آمد که موی سرش مثل پشم پاک بود.» گفتم: «خداوندا نمی‌دانم چه بگویم ولی مسئولیتی دارم.» حال به یاد داشته باشید... این ماجرا مربوط به قبل از گشایش هفت مهر بود، حدود یک سال قبل از آن یا کمی بیشتر. آنجا چنین دعا می‌کردم: «خداوندا، معنی آن چیست؟»

۸۱. در حالت رؤیا دآوری در کنار خود ایستاده دیدم. داور کلاه گیس سفیدی بر سر داشت. در گذشته رسم بر آن بود که داوران کلاه گیس سفیدی بر سر بگذارند. این کلاه گیس نشان دهنده‌ی اقتدار و مرجعیت مطلق آنها بود.

۸۲. گفتم: «است که رؤیای عیسی با کلاه گیس سفید، تنها مؤید حقیقتی است که شما از آن آگاهید؛ او صاحب اختیار مطلق و مرجع نهایی است. خدا در کوه

تبدیل هئیت در همین راستا شهادت داد و گفت: «این است پسر حبیب من، او را بشنوید، او عالی مقام است!»

۸۳. جا دارد بر روند آغازین گشایش مهرهای هفتگانه مروری داشته باشیم، وقتی آن هفت فرشته، هرم وار پایین آمدند، در حالی که فرشتگان آنجا ایستاده بودند، به من امر شد که برگردم و درباره‌ی مهرهای هفتگانه موعظه کنم. او قول داد در کنارم باشد و حقایق گم شده را برای من بازگو کند. همواره گمان می‌کردم آنچه بر پشت کتاب مهر شده در متن نگارش نیافته است ولی به برکت مکاشفه‌ای که یافتیم اینک روشن شد که خدا چنین کاری را نمی‌کند. سخنی نبود که در کتاب مرقوم نشده باشد... بلکه آن سخن مهر شده در متن کتاب، نهان مانده بود. «هرکسی که یک کلمه به این کلام اضافه کند یا از آن کم کند...» پس گفتنی است این راز در هفت دوره‌ای که کلیسا سپری کرد در داخل کتاب بود. هر مهر، بازگو کننده‌ی رازی است درباره‌ی تعمید آب و چیزهایی از این دست. مدت‌هاست که مردم درباره‌ی این امور، به خطا و اشتباه رفته‌اند.

۸۴. در زمان ظهور آن پدیده، از بزرگترین رصدخانه‌ی کالیفرنیا گرفته تا مکزیکو، بر فراز توسان همه جا از آن عکس گرفتند. پدیده‌ای مرموز بود. در زمان ظهور آن، برادر فرد سوتمن درست پشت آنجا نشسته بودند. من هم به اتفاق برادر جین نورمن آنجا ایستاده بودیم. آنها از پدیده عکس گرفتند ولی نمی‌دانستند چه اتفاقی رخ داده است. اینجا مدتی پیش، همه چنین می‌گفتند: «اینجا را ببینید. شبیه این است و فرشتگان چطور بال‌های خود را خم کرده‌اند.»

۸۵. زمانی که عکس را به سمت راست متمایل کردم، تصویر عیسی مسیح مشخص شد. عکس به چهره‌ای که هوفمن کشیده شباهت کامل داشت. اینجا ایستاده بود و کلاه گیس سفیدی بر سر داشت و نگاه خود را به سمت زمین دوخته بود. این حالت نشان‌دهنده‌ی جایگاه او به عنوان مرجع نهایی مطلق است. آسمان‌ها، کتاب مقدس و پیغام، به یک صدا بر این امر گواهی می‌دهند. در گواهی آنها، هماهنگی و یگانگی وجود دارد. جایگاه او به عنوان مرجع نهایی مطلق با کلاه گیس سفید و ریش تیره مورد تأکید قرار گرفته است. بسیاری از شما این تصویر را دیده‌اید. ما آن را اینجا داریم. به سمت راست خود برگردید و به آن نگاه کنید. اگر از او عکس گرفته می‌شد [می‌دیدید] به همان صورت کاملی که بود، هست. مردم از زاویه‌ای نادرست به آن می‌نگرند. شما باید از زاویه‌ای درست به آن نگاه کنید. پیداست مکاشفه‌ی زاویه‌ای درست، تنها کار خداوند خداست. به سمت راست آن را متمایل سازید و به آن نگاه کنید. به این شکل، تصویرش دیده می‌شود؛ گویی از او عکس گرفته شد.

۸۶. اولین باری که او را دیدم شبیه سر... [نقاشی] هوفمن بود. هرگز آن را ندیده بودم. سال‌ها بعد آن را در خیمه‌ی بیلی ساندی دیدم. خانه‌ام تا حالا بدون یکی از این تصاویر نبوده است.

۸۷. و اینک همان خدایی که در زمان کودکی در رؤیا دیده بودم، در آسمان خود را نشان داد. این رؤیا را زمانی که بیرون بودم، دیدم. در همان کشتزار که هم اکنون ساختمان مدرسه در آن، قرار دارد. اینک پس از سی و سه سال، خدا از آسمان درستی آن رؤیا را تأیید کرد. ظاهر او چنین است، او شباهتی به نقاشی‌های عرفانی که از او می‌کشند، ندارد.

۸۸. در واتیکان یک - یک - یک تصویر از مسیح وجود دارد. در آن تابلو، مسیح با ریشی روشن به اندازه‌ی یک سانتیمتر که چانه و گوشه‌های دهان او را می‌پوشاند، نشان داده می‌شود. آنها این را تصویری از مسیح می‌خوانند.

۸۹. این تصویر مرا به یاد کار هنرمند یونانی انداخت. آن را یکبار در یک کلیسای جامع باستانی دیده بودم. در آن تصویر، آدم و حوا ظاهر حیوانی دارند. این دریافت یک ذهن جسمانی از امور روحانی است. من گمان می‌کنم آدم خوش‌اندام‌ترین مردی بوده که تا به حال وجود داشته و حوا از زیبایی کامل برخوردار بود.

۹۰. ولی یک ذهنیت جسمانی، همه چیز را در چهارچوب خود تلقی می‌کند. ولی آنچه خدا می‌فرستد، آذهان را روشن می‌کند. این درست همان چیزی است که در دوران اخاب رخ داد.

۹۱. درخور تأمل است که ایلیا چنین سخن گفت زیرا پیغام عصر و کلام خدا... به واقع پیغام‌آور، پیغام- پیغام و کلام دقیقاً یک بودند. نبی، کلام، پیغام؛ پیغام‌آور و پیغام یکی بودند. عیسی گفت: «اگر اعمالی را که در مورد من مکتوب شده، به جا نمی‌آورم آنگاه به من ایمان نیاورید.» این عالی است. هر شخص با پیغامی که دارد، یکی است.

۹۲. مردم روزگار کنونی به پیغام الهی ایمان ندارند و به همین خاطر آنها نمی‌توانند پذیرای کارهای خدا باشند. آنها به پیغام ایمان ندارند.

۹۳. اما برای کسانی که ایمان دارند در عصر کنونی ساعت خدا را دریافته‌اند، ظهور این امور، همان خوراک‌های مخفی است. دقت داشته باشید که خدا به گونه‌ای آن را مخفی کرده است که دیگران به آن می‌نگرند ولی آن را نمی‌بینند. به همان شکلی که آن ایلیا چشمان ارتش ارام را کور کرد. خدا نیز به همان

سبک بی‌ایمانان را نسبت به خوراک واقعی و اصلی فرزندان یعنی ایمانداران کور کرد.

۹۴. زمانی که نوح مشغول ساخت یک کشتی بود، مردم او را «متعصب» می‌خواندند، غافل از آنکه چشم‌هایش بر روی کلام خدا و وعده باز شده بود. همان چیزی که تعصب می‌نامیدند، وسیله‌ی نجات نوح و خانواده‌اش شد. می‌بینید، همان چیز. مسئله‌ای که مردم به آن می‌خندند، ما برایش دعا می‌کنیم. چیزی که مردم «دیوانگی» می‌نامند ما «با شکوه!» می‌خوانیم. چیزی که دنیا «شکوه» می‌خواند خدا آن را «جهل» می‌نامد. و چیزی که دنیا «حماقت» می‌خواند خدا آن را «شکوه!» می‌خواند. این تفاوت میان راستی و دروغ است. عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است.

۹۵. به یاد داشته باشید ایلیا طبق نقشه‌ی الهی، به آن مکان مخفی رسید. او در راستای دعوت الهی و کلام خدا، حرکت کرده به آنجا رسید. ایلیا طبق علم پیشدانی (نقشه‌ی) الهی به آن مکان راه یافت. این حرکت در راستای دعوت زندگی‌اش و طبق کلام خدا صورت گرفت. از راه دیگری نمی‌توان به آن مکان راه یافت.

۹۶. و توجه داشته باشید ایلیا قبل از وقوع خشکسالی، وارد رازگاه و مکان مخفی زندگی خود شد. این نمونه‌ای است از اینکه قبل از نزول داوری الهی بر زمین، کلیسا فراخوانده می‌شود. عروس از پیش، برگزیده شد ولی قبل از فرا رسیدن زمان داوری، در انتظار به سر می‌برد. کلیسای عروس انتظار می‌کشد و از سفره‌ی آسمانی می‌خورد و این چنین از برکات خدا بهره‌مند می‌شود. بر هر انسانِ برخوردار از اندکی آگاهی، روشن است که سرانجام روند کنونی، داوری است.

۹۷. نگاه کنید! برادر بانکس و بسیاری از حاضران که در آن بامداد در آن کوه ایستاده بودند.

۹۸. به امید خداوند قصد دارم جلسه‌ی بامدادی یکشنبه‌ی آینده را به چیزی که در کوه رخ داد، اختصاص دهم. مکاشفه‌ای شگرف و بزرگ به من عطا شد و امشب به سختی می‌توانم از بازگویی آن خودداری کنم. اما دارم... ملاحظه می‌کنید؟ همواره این مسائل تابع نظم و ترتیب خاصی هستند. توجه دارید؟ هرگز این روند متوقف نخواهد شد زیرا این قول خداوند بود.

۹۹. هر یک از شما، اینجا هزاران هزار بار از طریق نوارها شنیده‌اید که می‌گویم: «این قول خداوند است، چنین و چنان خواهد شد» و حتی روزنامه‌ها و

مجلات ظهور آنها را تأیید کردند. آنها از معنی آن، آگاه نیستند بلکه به مشاهده بسنده می‌کنند. هر چند از این امور آگاهی ندارند ولی می‌توانند ظهورشان را مشاهده کنند. به این ترتیب، حقایق کلام تأیید می‌شود.

۱۰۰. سی و سه سال پیش یعنی در سال ۱۹۳۳ در کنار آن رودخانه ایستاده بودیم که آن روز فرشته‌ی خداوند نازل شد و از کارهایی که خدا انجام داد، سخن گفت. قدم زدم و افرادی که ایستاده بودند، پرسیدند: «بیلی این چه معنایی داشت؟»

۱۰۱. گفتم: «این برای من نبود، برای شما بود. من ایمان دارم؛ شما ایمان ندارید.» و پس از بیان این سخن به راه خود ادامه دادم.

۱۰۲. سپس کشیش به من گفت: «منظور شما این است که با این هفت کلاس سواد که دارید، می‌خواهید تمام دنیا را بگردید و برای حاکمان، فرمانروایان و پادشاهان دعا کنید؟» ادامه داد: «این چیزها را فراموش کن!»

۱۰۳. من فراموش نکردم، این سخنان بر قلب من حک شده بود. حال اینجا پس از گذشت سی و سه سال هرآنچه که او [خدا] گفته بود، به طور کامل به همان شکلی که اعلام کرده بود، رخ داده است؛ او گفت و آن را به انجام رساند. او خداست و درمانده نمی‌شود. او همواره کلامش را حفظ می‌کند. او... هرگز نسبت به آن شک نکنید.

۱۰۴. حال، توجه کنید ایلیا قبل از وقوع خشکسالی، بر اساس نقشه‌ی الهی (علم پیشدانی) و دعوت خدا و کلام خدا، وارد آن مکان شد. پیداست که داور، قریب الوقوع است.

۱۰۵. آن روز بر روی تپه ایستاده بودم، برادر بانکس وودز که اینجا حضور دارند، آن روز همراه من بودند. با هم بر روی تپه راه می‌رفتیم. شاید نقل این مطلب تکراری باشد و دلیلش این است که ایمان شما را تقویت کنم تا برای صف دعایی که تا ده یا پانزده دقیقه دیگر در پیش رو داریم، آماده باشید. داشتیم با برادر بانکس پیش می‌رفتم. او بود... گمان می‌کنم زمانی که برادر منزل را ترک کردند، خواهر روی بیمار بودند. ایشان پشت سر من حرکت می‌کردند که متوجه‌ی صورت برافروخته‌ی ایشان شدم. به پشت سر خود نگاه کردم. فکر کردم بالا رفتن برای ایشان کار نفس‌گیری باشد. پس گام‌های خود را کند کردم. همان تپه‌های عریان که در آنها فرشتگان خداوند بر من ظاهر، و به آن شکل مقابل چشمانم نمایان شدند. ما به همان سو حرکت می‌کردیم، یعنی جایی که آن فرشتگان چند ماه پیش در آنجا ظاهر شده بودند.

۱۰۶. در حالی که از تپه بالا می‌رفتم روح خدا... زمانی که از بالای کوه مشغول تماشای منظره شدم، خدا گفت: «سنگ را بردار، و به همراه خود بگو **خداوند چنین می‌گوید**، در ساعات آینده جلال خدا را خواهی دید.»

۱۰۷. من سنگ را برداشتم و گفتم: «برادر بانکس، نمی‌دانم چرا» سنگ را به هوا پرتاب کردم و در ادامه گفتم: «**خداوند چنین می‌فرماید**؛ تو جلال خدا را خواهی دید.»

او گفت: «آیا مسئله به روبی ربط دارد؟»

۱۰۸. گفتم: «نه، گمان نمی‌کنم به طور خاص به یکی از شما ارتباطی داشته باشد یعنی تنها به بانکس یا روبی. همین را می‌دانم که بر پایه‌ی قول **خداوند** چیزی رخ خواهد داد.»

۱۰۹. فردای آن روز بامدادان، بسیاری از عزیزان به ما پیوستند. نمی‌دانم چند تن از این عزیزان در این جلسه حضور دارند ولی دست کم چهارده یا پانزده شخص به ما پیوسته بودند. ناگهان یکی از خادمان نزد من آمد و گفت: «برادر برانهام.» ایشان گفتند: «نام من فلان است.» گفت: «من یکی از اسپانسورهای شما در کالیفرنیا هستم.»

۱۱۰. گفتم: «از ملاقات با شما خوشحالم، آقا.» داگلاس مکهاگز. ایشان گفتند: «من...» من گفتم: «از ملاقات شما خوشحالم.» با او دست دادم.

۱۱۱. ایشان گفتند: «بسیار خوب، حال می‌خواهم چیزی از شما بپرسم.» گفتم... رُی ربرسون، یکی از متولیان اینجا، برادر وودز، تری و بیلی و برادر مک آنالی در آن صحنه حضور داشتند. عزیزان دیگری که آنجا بودند را به یاد نمی‌آورم. و من... ایشان گفتند: «از شما سوالی دارم.» او پرسید: «آیا خداوند بی‌مقدمه به شما رؤیا می‌دهد؟»

۱۱۲. من گفتم: «بله برادر، اما به اینجا آمده‌ام تا کمی آب و هوا عوض کنم و استراحت کنم.»

و این چنین به اطراف خود نگرستم و پزشکی درشت قامت دیدم که مشغول معاینه این برادر بود. پزشک به او چنین گفت: «جناب کشیش مکهاگز، حساسیتی که در چشمتان مشاهده شده، باعث کوری آن می‌شود. دو سال می‌شود که مشغول درمان شما هستم ولی اکنون دیگر کاری از دستم بر نمی‌آید.»

به سوی او برگشتم و گفتم: «درباره‌ی چیزی که دکتر چند روز پیش به تو گفت، می‌خواستی از من سؤال کنی. به گفته‌ی او حساسیت باعث نابینا شدن چشمت

می‌شود.» ساعت کمابیش یازده بود، در واقع نیمه‌ی روز بود. او عینک آفتابی خود را بر چشم داشت. گفتیم: «دلیل شما از استفاده این عینک، محافظت در برابر آفتاب نیست، بلکه بیماری چشمتان است. به گفته‌ی پزشک بینایی خود را از دست خواهید داد.»

او از شنیدن این حرف شروع به گریه کرد و گفت: «درست است.»

۱۱۳. در حالی که در دستان خود بیلچه‌ای داشتم، از ایشان رو برگرداندم و تا دور شوم. (دوباره در حالت رؤیا او را ایستاده دیدم در حالی که به من نگاه می‌کرد، چشمانش برق می‌زد.) گفتیم: «**خداوند چنین می‌گوید تو آن چشم خود را از دست خواهی داد.**» پاییز گذشته با او به شکار رفته بودم و او بهتر از من و هر کس دیگری می‌تواند ببیند. او هرگز...

۱۱۴. در حالت رؤیا بانوی سالخورده‌ای را دیدم. او جوراب‌هایی بلندی داشت و گوشه‌ی دامنش کمی بالا رفته بود. او گفت: «پسرم، اگر برادر برانهام را دیدی، به او بگو برای پای من دعا کند.» من به پای او نگاه کردم... به نظرم آمد که تومورهایی روی پاهایش رشد کرده بود.

۱۱۵. گفتیم: «مادر شما بانویی هستند با موهای خاکستری. این بانو شما را «پسرم» صدا کرد، پس پیوند شما مشخص است. پیش از حرکتتان، ایشان از شما خواستند که اگر مرا دیدید از من بخواهید برای پایش دعا کنم.» با شنیدن این حرف، نزدیک بود برادر از هوش بروند.

گفتند: «درست است.»

گفتم: «به ایشان بگویید نگران نباشند. خوب می‌شوند.»

۱۱۶. پس از چند گام، صدای خدا را شنیدم که سخن گفت و فرمود: «بی‌درنگ از جاده خارج شو.»

رُی روبرسون آنجا ایستاده بود. می‌دانستم که او در جنگ شرکت کرده بود، دست خود را بر روی شانه‌اش گذاشتم و گفتم: «برادر رُی بی‌درنگ پناه بگیر!»

گفت: «موضوع از چه قرار است؟»

گفتم: «از جاده خارج شو! پناه بگیر!»

۱۱۷. در این میان پس از چند قدم در این فضا، بیلچه‌ی خود را پایین گذاشتم به اطراف برگشتم و کلاه خود را برداشتم. و اینک او آمد، جلال خدا در گردبادی نازل شد. بادی که گویی فرآیند یک انفجار بود، در گرداگرد کوه وزیدن گرفت و آن مکان را به سختی به لرزه درآورد. این وزش سر بوت‌ها را می‌کند و به

اندازه‌ی سه یا چهار، پنج فوت بر بالای سر من پرتاب می‌کرد. همانند یک کیف به بالا رفت؛ دوباره صدای مهیب یک انفجار در هوا پخش شد. این صدا سه بار طنین‌انداز شد.

۱۱۸. پس بار سوم وقتی که تمام شد، برادر بانکس نزدیک شد و گفت: «این همان چیزی بود که درباره‌اش سخن گفتی؟»

گفتم: «بله.»

گفت: «آن چه بود؟»

۱۱۹. گفتم: «ظهور خدا در گردباد» نمی‌دانستم خدا می‌خواست که این موضوع را با دیگران در میان بگذارم یا نه.

۱۲۰. سپس رفتم و کمی دعا کردم. آنگاه او به من گفت که می‌توانم موضوع را برای دیگران بازگو کنم. گفتم: «اینک بر ساحل باختری داوری می‌شود.» اکنون به وضعیت آنجا توجه کنید! پیداست که تنها چند ساعت پس از آن بود که زمین لرزه‌ای در آلاسکا رخ داد. قرار است سراسر ساحل در آب‌ها فرو رود. ما اینک به سوی داوری پیش می‌رویم. آنها رحمت الهی را رد کرده‌اند.

۱۲۱. اما خدا را سپاس که ما را از این خوراک مخفی برخوردار کرده است. در این روزهای واپسین به برکت مکاشفه‌ی عیسی مسیح، از نیکویی و رحمت [الهی] بهره‌مند شده، صاحب حیات شدیم. او در جماعت خویش، نشانه‌های حضور خود را آشکار می‌سازد. آمین! آنها وارد آن حریم شده‌اند. ایلیا پیش از خشکسالی، وارد آن مکان شد. خدا را سپاس که پیش از وقوع داوری، در آن مکان هستیم. حال، هم زمان خروج است و هم زمان ورود. به سخنی، از این تشکل خارج شوید و وارد مسیح شوید. برای ایمانداران حقیقی، زمان خارج شدن و وارد شدن فرا رسیده است.

۱۲۲. در چنین زمانی، ایلیا فراخوانده شد و در آن مکان ساکن گردید. در خور یادآوری است که او بی‌فرمان و دعوت الهی از آن وادی در نیامد.

۱۲۳. پیش از پایان خشکسالی، خدا او را به خروج از آنجا فراخوانده به خانه‌ی بیوه زنی هدایت کرد. توجه کنید، خدا او را به خانه‌ی بیوه زن خواند. گفتنی است که این بیوه زن هیچ مصاحبت و مشارکتی با بی‌ایمانان نداشت. او مراقب بود که در زمان خشکسالی به واسطه‌ی چنین مشارکتی، علامت وحش را دریافت نکند. بنابراین خدا او را فراخواند تا... ایلیا با دعوت الهی، به یاری چنین بیوه زنی شتافت. آنها تنها قرصی نان داشتند. او آن اندک را نگه داشته

بود. در این شرایط ایلیا چنین گفت: «ابتدا آن را به من بده. زیرا خداوند چنین می‌گوید تا پوی تو هرگز خالی نخواهد شد و کوزه‌ات خشک نخواهد شد تا روزی که خداوند خدا باران را بر زمین بفرستند.» خدا را در جایگاه اول قرار دهید و کلام او را ارجح بدانید!

۱۲۴. توجه داشته باشید که آرد در تاپو بود. هرگاه بیوه زن به سراغ آرد می‌رفت، آرد در تاپو یافت می‌شد. هر بار که می‌رفت روغن در کوزه بود. چرا؟ آرد، نماد مسیح است که خود را چون هدیه‌ای آردی تقدیم کرد. دانه‌ها در جایی قرار داده می‌شوند تا کوبیده شوند. به این ترتیب تمام دانه‌ها به یک شکل کوبیده می‌شوند تا به آرد تبدیل گردند به همین شکل عیسی مسیح در هر عصر به عنوان آنکه دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است، آشکار می‌شود. این کلام و نان حیات است که از پیغام، ظاهر می‌شود تا درستی کلام را تأیید کند.

۱۲۵. دوستان امروز نیز چنین است. امروز نیز چنین است که آن نان حیاتی که فرزندان می‌خورند به دنبال پیغام می‌آید تا آنها را در زمان خشکسالی یا قحطی تقویت کند. اگر امروز عیسی در میان ما در تن حضور می‌یافت، چه کار می‌کرد؟ اگر درست در همین لحظه او در مقابل ما بایستد، چه کار خواهد کرد؟ او بی‌کم و کاست همان کارهایی که در تن، در زمان حضور زمینی انجام داد را به ظهور خواهد رسانید. همان‌طور که عروس جزئی از داماد است، کلیسا نیز برای مسیح همین حکم را دارد. «کارهایی که من می‌کنم، شما نیز خواهید کرد.» این کلمه است که اینها را به ظهور رسانید. او به ما گفت کارهایی که او انجام داد، ما نیز خواهیم کرد.

۱۲۶. گفتنی است اگر کلام در ما ساکن باشد و درست همانند زمان ایلیا بر ما نازل شود، همان کار که آن موقع کرد را در زمان ما انجام می‌دهد. او از همان ترتیب مخفی الهی که از تیر رس و چشم دنیا پنهان شده است، وارد شده و خوراک رسانی خواهد کرد. وای! دوباره چنین می‌نماید که پیغام و پیغام‌آور یک هستند. اینک خوراک روحانی آماده شده و زمان مقتضی فرا رسیده است. هر یک از شما در صورت تمایل، از این خوراک بهره‌مند می‌شود. همین کافی است که از بی‌ایمانی‌های عصر حاضر دور بمانید، اگر می‌خواهید در مسیح قرار بگیرید، در راه وعده‌اش گام بردارید.

وعده‌ی او را در ملاکی ۴، لوقا ۱۷:۳۰ و نیز در یوحنا ۱۲:۱۴ به خاطر داشته باشید و همین طور مابقی نگاشته‌های کتاب مقدس که از این امور سخن می‌گوید. می‌توان از آیاتی چون یوئیل ۲:۳۸ یاد کرد که در همین راستا از

کارهای خدا در زمان آخر اِخبار می‌کنند، البته منظورم [یونیل] ۲: ۲۸ است. به همین ترتیب نبی اِخبار کرده است که در این ایام واپسین، روشنایی خواهد بود. اینجا نبی از اتفاقی که روی خواهد و چگونگی وقوع آن، اِخبار می‌کند. همه‌ی نگاهشده‌های کتاب مقدس به این ایام آخر اشاره می‌کنند. به سخنی آنها به مسیح اشاره می‌کنند! کاش بی‌درنگ در آن پناه بگیرید، کاش در فضای این رازگاه [په دور از تمام شلوغی‌ها] پناه بگیرید، باشد آنجا از آن خوراک برخوردار شده، تجلی نیکویی و رحمت الهی را ببینید. اگر بیمار هستید، در آن مکان شفا هست.

۱۲۷. شایان یادآوری که پس از دعوت الیشع به... پس از آنکه نبی از هدیه‌ی آردی که همانا مسیح است، خورد بدین وسیله به اهالی خانه‌ی این بیوه زن خوراک داد، او آتش آسمانی را به پایین فراخواند. او با کارهایی از این دست، رسالت الهی خود را ثابت کرد. او کیفیت روح نبوتی خود را نشان داد.

۱۲۸. دقت داشته باشید زمانی که نبی زیر سایه‌ی درخت آردج در بیابان خوابیده بود، فرشته‌ای با همان نوع خوراک نازل شد. فرشته با قرصی نان پخته، به نبی خوراک داد. او دوباره به خواب رفت. پس از مدتی او را بیدار کرد و [بلیا دید] که نان آماده شده‌ی بیشتری برایش فراهم بود. او به قوت آن خوراک، چهل روز راه رفت. جلال بر خدا! او دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است. ما چقدر او را دوست می‌داریم و محبت می‌نماییم، خوراک روحانی در زمان مقتضی!

۱۲۹. «نان فرزندان را گرفتن و به سگان دادن، جایز نیست.» مگر عیسی همان مطلب را به زنی که اهل فینیقیه‌ی صوریّه بود، نگفت؟ او برای خاصان خویش فرستاده شده بود. درست است. و او همان کسی است که آمد... مسیح هرگز به سوی غیر یهودیان نرفت.

۱۳۰. ولی هم اکنون که زمان غیر یهودیان است، او آنها را طبق ترتیب خود مورد تفقد قرار می‌دهد ولی تفقد ناپذیری...

۱۳۱. شما می‌گویید: «چرا این پیغام در مکان‌های بزرگ و جنبش‌های بزرگ و میان فرقه‌ها اعلام نمی‌شود؟»

۱۳۲. زیرا این خوراک آنها نیست. این خوراک برای کلیسای خود خوانده نیست. این خوراک عروس است. خوراک روحانی که در زمان مقتضی داده می‌شود. اگر کلیسای خود خوانده از آن بخورد، بی‌گمان دچار سوء هاضمه می‌شود چون برای اعضای آن بسیار غنی است اما برای فرزندان نان است،

حیات است. آری، عیسی مسیح است که دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است.

۱۳۳. خوب اینک باید بی‌درنگ صف دعا را تشکیل دهیم مبادا جلسه تا دیر وقت ادامه پیدا کند. پس سرهایمان را برای یک لحظه خم کنیم.

۱۳۴. ای پروردگار مهربان، از خوراک روحانی در زمان مقتضی، خوراک روحانی سخن به میان آمده است. از اموری سخن به میان آمد که اهالی دنیا از آن آگاهی ندارند. کلامی که خداوند ما عیسی آن روز در سامره به شاگردانش گفت را شنیدیم یعنی همان جایی که آن الیشع آمده گفته بود: «شبنم و باران جز به کلام من نخواهد بارید.»

گفتند: «ای استاد چرا تو نمی‌خوری؟»

او پاسخ داد: «من خوراکی دارم که شما از آن بی‌خبر هستید.»

۱۳۵. خداوند به راستی چنین بود؛ خوراک وی این است که اراده‌ی خدا را به جا آورد. در همین راستا او مراقب بود اعمال خدا به موقع و در زمان آن به ظهور برسند. او آنجا بود تا انجام کارهای خدا را ببیند. «کاری نمی‌کنم جز آنکه ابتدا پدرم به من نشان بدهد. هرآنچه که پدر به من نشان دهد را به جا می‌آورم.»

۱۳۶. و پدر، امروز نیز همین است. کلیسا، ایماندار حقیقی، بدن ایمانداران به این خوراک روحانی دسترسی دارد در حالی که مسیحیان اسمی در غفلت کامل به سر می‌برند. ای پدر، اهالی دنیا از وجود چنین خوراکی آگاهی ندارند اما کلیسای تو، جماعت تو، عروس پسر تو از وجود آن خشنود می‌شود، آن را دوست دارد.

۱۳۷. هر چند کاری از دست پزشکان بر نمی‌آید ولی به شفای بدن‌های خود دسترسی داریم. ما به این امور دسترسی داریم. این یکی از خوراک‌های الهی است که خدا برای کلیسای خود فراهم ساخته است. خدا این را به فرزندان باورمند خویش در زمان آخر وعده داده بود. ای پدر به ما کمک کن تا فرزندان امینی باشیم زیرا برای کسانی که در امانت و ایمان به سر می‌برند، همه چیز شدنی است. ای خدای مهربان آن را عنایت فرما. این را در نام عیسی می‌طلبیم. آمین.

۱۳۸. گویی از بیلی شنیده‌ام که شماری از کارت‌های دعا را پخش کرده‌اند. لطفاً کسی به من بگوید که بر روی کارت‌های دعا چه حرفی نوشته شده است،

تنها می‌خواهم این را بدانم. [کسی می‌گوید: «C» - گروه تألیف] حرف C، بسیار خوب، با آن یکی شروع می‌کنیم تا زمانی که صف ما منظم شود. توجه دارید، حال، شاید آنها در گوشه و کنار باشند. اکنون اگر کسی... بسیار خوب، ببینید می‌خواهم این را امتحان کنم. نمی‌دانم با این شیوه شدنی است یا نه. یا ما می‌توانیم تنها یک ردیف صف داشته باشیم و شما بنشینید. برای من فرقی نمی‌کند. شما ترجیح می‌دهید اینجا بالای سکو بیایید یا یک ردیف صف داشته باشید، در هر دو صورت فرقی نمی‌کند. من تنها و تنها به روح القدس تکیه می‌کنم. درباره‌ی اثبات آنچه موعظه کردم، تنها به او تکیه می‌کنم.

۱۳۹. برادر جرج رایت، به آن ایمان دارم. سال‌ها پیش زمانی که کودکی بیش نبودم به خانه‌ی شما می‌آمدم تا به صدای آن مرغ پشه‌خوار پیر که بر روی درخت می‌نشست گوش کنم، من همچنان به همان پیغام ایمان دارم. ایمان دارم که آن همان است.

۱۴۰. بسیار خوب، پیداست که برای تشکیل صف دعا فضا سازی می‌شود. بسیار خوب، کسانی که کارت دعا با حرف C دارند ابتدا شماره‌ی یک، دو، سه، چهار، پنج تشریف بیاورند و اینجا بایستند. همین بس است که بلند شوید یا تنها دست‌های خود را بلند کنید تا مسئولان شما را به صف راهنمایی کنند. [شخصی با برادر برانهام صحبت می‌کند - گروه تألیف] این چیست؟ بله. کارت‌های دعا با حرف C، یک، دو، سه، چهار، پنج. و حالا توجه کنید شمایی که کارت دعا در اختیار ندارید...

۱۴۱. مدت‌های طولانی بود که چنین صف دعایی نداشته‌ام. چند تن از شما عزیزان آن رسالتی که در زمان ساخت خیمه به من سپرده شده بود، را به یاد دارند؟ او گفت: «کارهای یک مبشر را به جا آور.» این ندا به من نگفت که مبشر هستم. گفت: «کارهای یک مبشر را به جا آور.» ملاحظه می‌کنید. «زیرا ساعتی می‌آید که شرایط تغییر خواهد کرد.» اینک چنین ساعتی فرا می‌رسد. بسیار خوب. اکنون، او در این...

۱۴۲. نمی‌توان دو یا سه خدمت را با هم درآمیخت و در آن واحد کشیش و مبشر بود. نمی‌شود همزمان هم نبی باشید و هم کشیش، دقت دارید، زیرا برای هر یک از این خدمت‌های متفاوت، وظایفی خاصی تعیین شده است.

۱۴۳. اما خداوند هر چه برای ارائه‌ی پیغام خود نیاز بود را به من عنایت کرد. ولی او آنگاه چنین گفت: «اعمال یک مبشر را به جا آور، خدمت خود را کاملاً به اثبات برسان زیرا ساعتی خواهد آمد که در آن، مردم تعلیم صحیح را متحمل

نخواهند شد.» مگر اکنون چنین ساعتی فرا نرسیده است؟» همه‌ی فرقه‌های کلیسایی از من رویگردان شده‌اند. آنها دیگر تعلیم صحیح را متحمل نیستند. «ولی مردم به پیروی از شهوات خود معلمانی که با سلیقه‌ی آنها سازگار است را برای خود فراهم خواهند آورد. همانگونه‌ای که ینیس و یمبریس با موسی مخالفت کردند، این افراد نیز در همین راستا کارهای دیدنی به ظهور می‌رسانند ولی سرانجام، حماقت ایشان آشکار خواهد شد.» ملاحظه می‌کنید؟ توجه دارید؟ بسیار خوب، اینجا سخن از تقلید کاری است! می‌بینید که چطور یمبریس...

۱۴۴. ولی خدا در آسمان بر نوشته‌ای که آنجا درست در گوشه‌ی آن سنگ خیمه که در سال ۱۹۳۳ گذاشته شده است، گواه است. بر صفحه‌ای از کتاب مقدس نوشته‌ای هست که درست آنجا، جا داده شد. نگاه کنید که چه کرده‌اند. دقت کنید که چه چیزی قرار بود رخ دهد. سخن از تقلید کاری بود، دقیقاً. چنین آمده است: «آنها را رها کن، حماقت ایشان آشکار خواهد شد به همان صورتی که در مورد ینیس و یمبریس شد.» ما در چنین روزگاری به سر می‌بریم.

۱۴۵. درست زمانی که آن سنگ زاویه را آنجا قرار می‌دادیم، کلیسا را دیدم. در اطراف مردم داشتند در طوفان و سیلاب فرو می‌رفتند و در کنار دیوارهای خیمه ایستاده بودند. موضوع از این قرار است. آنها گفتند: «شش ماه بیشتر...» ما برای ساخت خیمه، یک دلار و هشتاد سنت بیشتر نداشتیم. بسیاری از اهالی شهر مدعی بودند که این مکان به پارکینگ آنها تبدیل می‌شود. با وجود تمام این سخنان، این مکان همچنان حريم امنی برای گله‌ی خدا است.

۱۴۶. یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت، نه، ده. C شش، هفت، هشت، نه، ده. بسیار خوب.

۱۴۷. حال، «خداوند، من این را کاشته‌ام، روز و شب به آبیاری آن مشغول خواهم شد.» به منتقدان نگاه کنید! هیچ فرقه‌ای از آن پشتیبانی نکرد. مورد پسند هیچ کلیسای در این سرزمین نبود. هیچ پنطیکاستی‌ای در این کشور پشتیبان آن نشد. همه با [آموزه‌ی] تعمید آب سر ناسازگاری داشتند، همگان با تمام این امور مخالفت کردند. کار به جایی رسید که حتی از خانواده‌ی من، پدرم مرا از خانه بیرون کرد. در چنین شرایطی لباس‌هایم را در دورن یک ساک کاغذی گذاشتم و رهسپار نیوآلبانی شدم. بسیار خوب.

اما در میان خطرات بسیار، رنج‌ها و دام‌ها،

من آمده‌ام،

فیض برابم امنیت به بار آورده است،

پنجاه و شش ساله هستم و به زودی باید از آن رودخانه بگذرم.

فیض مرا در بر خواهد گرفت،

هنگامی که برای دهها هزار سال آنجا باشم،

روشنایی تابان همچون آفتاب؛

هر روز برای جلال خدا سرود خواهیم خواند

زمانی که از آغاز شروع کنیم.

چقدر عیسی را دوست دارم! او تمام دنیای من است!

۱۴۸. بسیار خوب، من چند نفر را... تا چه شماره‌ی اعلام کردم، ده؟ می‌توانم

کمی بیشتر اعلام کنم؟ بسیار خوب. شماره چند بود، ده، پانزده؟ بسیار خوب.

حرف C از شماره‌ی ده تا پانزده، هر جا که هستید، لطفاً سرپا بایستید و وارد

صف شوید. چه می‌گویید؟ بسیار خوب. سپس حرف C از شماره‌ی پانزده تا

بیست. حرف C از شماره‌ی پانزده تا بیست. به این شکل ده نفر بیشتر خواهند

بود. ما می‌بینیم... شما می‌بینید، جایی که صف تشکیل می‌شود را می‌بینید، ما

آنجا را شلوغ نمی‌کنیم. و ما خواهیم... بسیار خوب.

۱۴۹. اکنون با دقت تمام به من توجه کنید؛ قصد نداریم طولانی شود، الان چه

یک ساعت چه یک پاره وقت! ای کاش همه می‌توانستند خداوند را دوست داشته

باشند. کاش همه‌ی ما می‌توانستیم به آن نقطه نائل شویم. باشد که قدرت بالقوه‌ی

این اوقات را درک کنیم. بباید چنین باشیم. فقط، به من توجه کنید.

۱۵۰. اینجا در پی چه کاری هستیم؟ اینک کلام خدا را در بوته‌ی آزمایش

می‌گذاریم. ایلیا هم چنین کرد. او با علم به رسالت الهی خود، از کوه بالا رفت.

او چنین گفت: «اینک، بگذار ثابت شود که چه کسی خداست، بگذار آن خدایی

که با آتش پاسخ می‌دهد، خدا باشد.»

۱۵۱. و آن بت پرستان قمه زنی کردند و گفتند: «بسیار خوب، مطمئناً...» آن

بت پرستان می‌دانستند که آتش فرو نخواهد افتاد بنابراین آنها فریاد برآوردند و

به کار خود ادامه دادند.

۱۵۲. اما ایلیا می‌دانست که آتش فرو خواهد افتاد زیرا او رؤیایی از خدا

داشت.

شاید بگویید: «مگر او رؤیا داشت؟»

۱۵۳. بله، آقا! او پس از آنکه همه چیز را مرتب کرد، چنین گفت: «خداوند،

تمام اینها را بر اساس فرمان تو به جا آورده‌ام.» و آنگاه آتش نازل شد. هنگامی

که کلام خدا حرف به حرف اجرا شود آنگاه این کار خداست که از مابقی آن مراقبت کند. او تنها از شما می‌خواهد که راستی را بیان کنید. البته شایسته است اول این اطمینان در قلب شما بنشیند که این دعوت شماست. ملاحظه می‌کنید؟ اگر این دعوت شما باشد، اطاعت کنید و او مراقب بقیه‌ی امور خواهد بود.

۱۵۴. حال، اینجا عزیزانی هستند که وارد این صف دعا خواهند شد و من دعا خواهم کرد... اینک، بسیار خوب، اکنون شما کنار این دیوار هستید تا صف تشکیل شود. اکنون ابتدا در جایی از این مکان، در این ساختمان، برخی از عزیزان...

چند تن اینجا بیمار هستند و کارت دعا در اختیار ندارند، لطفاً دست‌های خود را بالا ببرید. ببینید، همه جا. حال، می‌دانید که خداوند ما... و من ایمان دارم، اگر او دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است، عمل خواهد کرد. او صف‌های دعا را می‌پیومد. مردم در صف‌های طولانی و انبوه به حضور او می‌آمدند، او آنها را لمس کرد و برکت داد. او لحظه‌ای ایستاد و گفت: «چه کسی مرا لمس کرد؟» سپس به اطراف نگرست و به بانویی که چنین کرده بود، مشکل را بازگو کرد و به او مژده داد که بیماری خونی او برطرف شد. در واقع به برکت ایمان بود که این بانو شفا یافت.

۱۵۵. اگر او برگشته گفته بود: «بسیار خوب، نمی‌دانم خداوند، من این مشکل را از مدت‌ها پیش داشتم.» اتفاقی نمی‌افتاد. خیر، هیچ اتفاقی نمی‌افتاد. خیر.

۱۵۶. او به آن بانویی که اهل فینیقیه‌ی صوریّه بود، گفت: «به خاطر کلامی که گفتم، دیو از دخترت بیرون شد.» اگر او می‌گفت: «خوب، حال خداوند، از تو می‌خواستم شفایش بدهی ولی آیا می‌شود؟» اگر او چنین می‌گفت دیو در دخترش می‌ماند. ولی با این امید روانه شد که بی‌کم و کاست طبق کلام خداوند، دختر خود را شفا یافته خواهد دید.

۱۵۷. حال، او به ما چنین گفت: «اگر ایمان داشته باشی! اگر به این کوه بگویی جا به جا شو و در قلب خود شک نداشته باشی بلکه ایمان داشته باشی، آنچه که گفته‌ای واقع خواهد شد، می‌توانی آن را داشته باشی. زمانی که دعا می‌کنی ایمان داشته باش آن را خواهی یافت، آن به تو عطا خواهد شد.» چه وعده‌ای!

۱۵۸. اکنون شخصی که انجیل اجتماعی را موعظه می‌کند در حالی که ابدأ به آن ایمان ندارد. او کنار در می‌ایستد و به داخل نگاه می‌کند یا همان جا می‌ایستد و می‌گوید: «بسیار خوب، فقط گروه دیگری از غلتندگان مقدس.» و چنین به راه خود ادامه می‌دهد. ملاحظه می‌کنید؟ اما او این را نمی‌داند که این خوراک

مخفی است. او نمی‌داند که این امری سرّی است که پنهان می‌ماند. او از چنین چیزی آگاهی ندارد، نمی‌داند. این مسئله گویای عریانی، مسکنت و کوری آنهاست. آنها از وضعیت خود آگاه نیستند، نمی‌دانند. ملاحظه می‌کنید؟ وضعیت ناخوشایندی است.

۱۵۹. خدایا، بگذار بمیرم ولی هرگز دچار چنین وضعیتی نشوم. ترجیح می‌دهم بمیرم (بله، آقا) ولی وارد چنین روندی نشوم. گمان می‌کنم این خواسته‌ی هر یک از ماست، آیا چنین نیست؟ [جماعت می‌گویند: "آمین" - گروه تألیف]

۱۶۰. حال خدا در این روزهای آخر این چیزها را وعده داده است. در ملاکی ۴ می‌گوید که عیسی مسیح نازل خواهد شد و در یک قالب بشری همان کار را خواهد کرد که در سدوم انجام داد. درست است. او گفت که شرایط دنیا همانند سدوم خواهد شد. و گفت: «بر همین منوال خواهد بود در روزی که پسر انسان ظاهر شود.» دقت داشته باشید که شخصی که پیش از تحقق وعده، بر ابراهیم در قالبی بشری، نازل شد خود "**الوهیم**" بود. گفتنی است که ابراهیم او را خدا خواند. و کتاب مقدس می‌گوید سه شخص نزد او رفتند. لباس‌های آنها خاکی شده بود. این سه شخص که نزد او آمده بودند، آنجا نشستند و مانند انسان‌ها خوراک خوردند. و عیسی گفت: «بر همین منوال زمانی که دنیا به شرایط سدوم برسد، پسر انسان دوباره خود را ظاهر خواهد ساخت.» دقت داشته باشید که اینجا سخن از پسر خدا نیست. در خور تأمل است که سخن از ظهور یا مکاشفه‌ی پسر انسان است.

۱۶۱. حال، به آنچه که آخرین نبی گفت، دقت کنید: «اینک من ایلایای نبی را برای شما می‌فرستم و او دل‌های فرزندان را به سوی پدران خواهد برگردانید.» توجه دارید؟ سخن از پیغامی است که آنها را به کتاب مقدس برمی‌گرداند و در چنین روزگاری، پسر انسان ظاهر و مکشوف می‌شود. در روزی که آواز دوره‌ی آخر کلیسا طنین‌انداز می‌شود، یعنی در روزگار فرشته‌ی هفتم، اسرار الهی مکشوف خواهند گشت. هفت مهر گشوده خواهد شد. اسرار تمام این کلیساها، این قبیل امور و چگونگی شکل‌گیری آنها و آنچه... روی می‌دهد.

۱۶۲. ملاحظه می‌کنید، آنها آن را نمی‌دانند. عیسی گفت: «ای فریسیان، شما کور شده‌اید!» گفت: «اگر کوری راهنمای کور دیگری شود، مگر هر دوی آنها در چاه نمی‌افتند؟» دقت دارید، به همین خاطر آنها نمی‌توانند این امور را ببینند.

۱۶۳. سرّش این است که هر یک از آن کلیساها یک تشکل ایجاد کردند و به آن مقید شدند، و این یکی از امور سرّی است که نزد خدا اشتباهی بیش نیست.

دکتر لی، آیا شما چنین گمان نمی‌کنید؟ ببینید، توجه کنید. چنین است. این حقیقتی است که آنجا مطرح می‌شود. این یکی از آن اسرار است. آنها برای خود، تشکل ایجاد کردند و این کار در چهارچوب اراده‌ی خدا نمی‌گنجد. این امور در روزهای آخر بازگو می‌شود و به این شکل دیگر مردم در پی اعتقادنامه‌ها و فرقه‌ها نخواهند بود بلکه به کلام راستین رجعت خواهند کرد. و کلام راستین بر گروه ویژه‌ای از مردم نازل خواهد شد و پسر انسان خود را در میان آنها مکشوف خواهد ساخت، «او دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است.»

۱۶۴. خدای من! این برای من خوشایند است. من - برای من خوشایند است که به او ببالم. دوست دارم در میان مردم، بزرگی و ارج او را نشان دهم. به واقع من او را بزرگ نمی‌کنم چون او خدای بزرگ است. هر چند والایی او دست نیافتنی، ژرفای وجودش تفحص ناپذیر و گستره‌ی هستی‌اش ناپیمودنی است ولی شگفت آنکه با چنین توصیفی باز او در قلب پذیرای تو، جا می‌گیرد. با چنین اوصافی مگر می‌شود که او را پذیرا نشد؟ چقدر خداوند ما شگرف است! بسیار خوب.

۱۶۵. حال بیابید همه سکوت کنیم. حال ما از این امور گفتیم. مگر واقعیت غیر از این است؟ اکنون، شاید اینجا اشخاص تازه وارد در این جمع حضور داشته باشند. شایسته است به شما بگویم... اگر به راستی عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است، او در این لحظات چه کار خواهد کرد؟ او همان کارهایی را خواهد کرد که در زمان حضور زمینی خویش، انجام داد. آیا درست است؟ ایمان یک شخص ردای او را لمس می‌کند و او برمی‌گردد. او چه برای آن زن بر سر چاه و چه در مکان‌های دیگر، با همان شیوه وارد شد. پیداست که او افکار مردم را درمی‌یافت.

حال، شما می‌گویید: «آیا او می‌تواند مرا شفا دهد؟»

۱۶۶. در کلامش آمده است او قبلاً این کار را کرد. ولی نکته اینجاست که باید هم اکنون در همین راستا، حضور خویش را نشان دهد.

۱۶۷. حال اگر او در هیئت جسمانی کاملاً شبیه تصویر چهره‌ی مسیح در سن سی و سه سالگی اثر هوفمن بر ما ظاهر شود در حالی که از دست‌هایش خون جاری، و میخ‌ها سراسر بدن او را سفته باشند، من پذیرا نخواهم بود. نه، خیر. نه، خیر. زمانی که او می‌آید، «هر چشمی او را خواهد دید، هر زبانی او را اقرار خواهد کرد؛ و رعد و برق از شرق تا غرب ساطع خواهد شد.» می‌بینید؟ ما به این آیین‌ها و فرقه‌ها اعتقاد نداریم. ما ایمان داریم که خدا، کلام است.

۱۶۸. اما بدنی در برمی‌گیرد یا به سخنی او بدن تو و مرا برمی‌گیرد و به تو و به من عطایا می‌دهد و از طریق این عطایا، خود را می‌شناساند. این خوراک سرّی است. تفاوتی نمی‌کند که او چقدر خویشتن را از طریق من می‌شناساند [مهم این است که] شما به او ایمان دارید، شما همچنین عطای ایمان را دریافت می‌کنید تا به او ایمان داشته باشید. آیا به آن ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین"- گروه تألیف] و حال او خود را به این سبک و سیاق آشکار می‌سازد، آیا به او ایمان خواهید داشت؟ ["آمین"] آیا با تمام قلب خود به او ایمان خواهید داشت؟ انتظاری که معطوف به او باشد چه زیباست، فقط منتظر باشید تا ببینید که او چه می‌گوید.

۱۶۹. اینجا مردی ایستاده است. تا جایی که می‌دانم هرگز او را در زندگی خود ندیده‌ام. به نظر می‌رسد مردی خوب، قوی و تندرست است و احتمالاً این چنین است، من- من- من نمی‌دانم. اما او آنجا ایستاده است. اکنون می‌توانستم بروم و بر آن مرد دست بگذارم و برایش دعا کنم و از او بپرسم که آیا ایمان دارد. او می‌توانست آنجا بایستد و بگوید: «من- من- من از شما می‌خواهم که برایم چنین و چنان دعا کنید. کمرم خم شده است. مدام سر درد دارم. زخم معده دارم.» یا مواردی دیگر. او- او، نمی‌دانم. او می‌توانست یکی از این موارد را بیان کند.

۱۷۰. من می‌گویم: «آقا، بسیار خوب، برادر. بر شما دست می‌گذارم و برای شما دعا می‌کنم.» این عالی خواهد بود. این همان چیزی است که در طول آن دوره انجام داده‌ایم. مگر چنین نیست؟

۱۷۱. اما فراموش نکنید که عیسی گفت که زمان آمدنش همانند زمان سدوم خواهد بود. آن شخصی که آمد و پشتش به خیمه بود جایی که ساره بود، او گفت: «ابرهیم» (نه «ابرام»). [در زبان عبری آن زمان در اصل «ابی‌روهیم» بوده که مرکب از «ابی» یعنی پدر + «روهیم» یعنی جمعیت است- گروه تألیف]

۱۷۲. می‌بینید، روز پیش ابرام بود. اما او رؤیایی دید و خداوند به او گفت که: «می‌خواهم نام تو را عوض کنم.»

۱۷۳. و آنجا خود خداوند حضور داشت، در قالب یک انسان، با او [ابراهیم] غذا خورد و نوشید. گفت: «ابراهیم، همسرت سارا کجاست؟» س- ا- ر- ا [به معنی بانو]... نه سارای [به معنی بانوی من].

او پاسخ داد: «او در خیمه، پشت سرت است.»

۱۷۴. گفت: «می‌خواهم برحسب وعده‌ی بیست و پنج سال پیشم، ملاقاتت کنم.»

۱۷۵. و سارا با خود لبخندی زد. او گفت: «سارا در خیمه خندید و با خود گفت چگونه این چیزها ممکن خواهد بود؟» آیا چیزی برای خدا مشکل است؟ توجه می‌کنید؟ هیچ چیز. نه، آقا.

۱۷۶. حال خدا گفت، عیسی وعده داده است که: «او یعنی پسر انسان در روزهای واپسین در عصری که دنیا همانند سدوم و عموره خواهد بود، خواهد آمد.» آیا ایمان دارید که این امر حقیقت است؟ [پسر انسان] همان کلام است. (آیا به این امر ایمان دارید؟)

۱۷۷. پیش از اولین مورد دعا، شماها که خارج از صف دعا هستید، دعا کنید باشد که ببینید که پسر انسان دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است. اگر او چنین است همین بس که از او بطلبید. چنین بگویید: «خداوند، این آقا مرا نمی‌شناسد، اما من می‌دانم که تو دیروز، امروز و تا ابدالابد همان هستی.» ببینید که او به شما، آن را می‌گوید.

بله، آقا. اکنون برای یک لحظه سرهای خود را بلند کنید.

۱۷۸. کسی که پشت سر من است، یک کودک است. او در حال حاضر دارد از شدت تب می‌سوزد. دختر بچه‌ای کوچک است. شما اهل خارج از شهر هستید. کودک، ناراحتی معده دارد. تمام شد. همین کافی است که ایمان داشته باشید.

۱۷۹. حال، مگر او نگفته است که چنین خواهد کرد؟ هرگز آن شخص را در زندگی خود ندیده‌ام. خدا در آسمان گواه این امر است.

۱۸۰. این مرد اینجا، بسیار قوی و تندرست به نظر می‌رسد، اما می‌بینم که سایه‌ای گرداگرد اوست. به این معناست اگر خدا به او کمک نکند، او چندان دوام نخواهد آورد. او سرطان دارد. سرطان در ریه‌ی شماست.

اکنون پسر انسان، اینجا حضور دارد.

او در قلب خود برای پسری کوچک بار دارد، فرزندی کوچک. درست است؟ آیا ایمان دارید که خدا می‌تواند به من بگوید که مشکل کودک چیست؟ [برادر می‌گوید: «می‌دانم که او می‌تواند.» -گروه تألیف] او می‌تواند. او حملات بیهوشی خفیفی دارد که نوعی صرع است. به تازگی یکی از آن حمله‌ها به او دست داده بود. [«امروز صبح.»] درست است، امروز صبح. و ایمان دارید که می‌توانید پسر را در حالی که از تندرستی کامل برخوردار است، بزرگ کنید؟ [«بله.»]

۱۸۱. چارلی کاکس کجاست؟ او کجاست؟ چارلی، کجایی؟ گمان می‌کنم او امشب اینجا بود. اینجا، چارلی. گری، کجا هستی؟ لری، آیا او اینجا است؟ پسر

کوچک آنها همین مشکل را داشت، دقیقاً همان چیز. این پسر کوچک اینجا همین مشکل را داشت. پدر و مادرش از دوستان بسیار خوب من هستند. سال‌ها پیش من آنجا بودم و این پسر کوچک دچار حمله شد و افتاد و از هوش رفت. به صرع مبتلا بود. آن پسر کوچک را گرفتم و از خدا خواستم او را شفا دهد. از آن زمان به بعد دیگر هرگز حمله‌ای نداشته است. پدرش و مادرش گوشه‌ای از همین جا نشسته‌اند؛ خود پسر نیز اینجا است.

۱۸۲. حال، آقا آیا ایمان دارید؟ (لری سپاسگزارم). آقا، آیا ایمان دارید؟ باشد که خدای آسمان همان چیز را به شما عطا کند و شما زندگی کنید و کودک را بزرگ کنید. خدا به شما برکت دهد.

دعا کنیم.

۱۸۳. ای پروردگار مهربان، او را یاری فرما. دعا می‌کنم که رحمت و فیض تو بر وی باشد و او را برکت دهی. در نام عیسی.

۱۸۴. حال با شادی به لوییزیانا برگردید و به خاطر او، خداوند را جلال دهید.

۱۸۵. بله، او اهل لوییزیانا است، مطمئناً جایی در اطراف دریاچه‌ی چارلز. درست است. می‌بینید. حال می‌توانم به افکار شما پی ببرم. جلال بر خدا باد!

۱۸۶. بسیار خوب، شما چیز خوبی می‌خواهید، شما می‌خواهید بچه‌دار شوید. شما صاحب دو فرزند هستید ولی می‌خواهید یکی دیگر هم داشته باشید. خواهرم، باشد که خدای آسمان آن را به شما عطا کند. اینجا بیاوید می‌خواهم بر شما دست بگذارم.

۱۸۷. خدای مهربان، به این خانم خواسته‌ی قلبش را عطا کن زیرا مورد با ارزشی است. در نام عیسی. آمین.

حال برو و فرزندی داشته باش.

۱۸۸. خدا، خدای نیکویی است. آیا ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین" - گروه تألیف] او از تمام نیازهای ما آگاه است. همین بس که ایمان داشته باشیم تا تمام نیازهایمان را برآورده کند. او گفت: «اگر ایمان داشته باشی.»

۱۸۹. جایی با شما دست دادم. به یاد نمی‌آورم کجا بود اما جایی به شما دست دادم. دقیقاً به خاطر نمی‌آورم اما امروز و در جایی بود، نمی‌دانم کجا بود. ولی نیازی نیست اکنون درباره‌ی اینکه کجا به شما دست دادم، صحبت کنیم. اینجا هستیم تا در مورد مطلبی با هم صحبت کنیم یا دعا کنیم، از من می‌خواهید برای فرد دیگری دعا کنم. درست است. او اینجا نیست. او در جرجیا و بیمار است.

خویشاوند شما نه تنها از نظر فیزیکی بیمار است بلکه از نظر روحانی نیز بیمار است. آیا ایمان دارید چون به خاطر او ایستاده‌اید، خدا مواظبت خواهد کرد؟ آیا ایمان دارید؟ اینجا تشریف بیاورید و بیایید با هم دعا کنیم.

۱۹۰. ای پروردگار مهربان، خواسته‌ی قلب این آقا را برآورده ساز. باشد که رفته آن مرد را در حالتی که قلبش مشتاق خداست، بیابد. در نام عیسی می‌طلبم. آمین.

خدا به شما برکت دهد. شک به خود راه ندهید بلکه با تمام قلب خود ایمان داشته باشید.

۱۹۱. حالتان چطور است؟ به این دلیل دست شما را نگرفتم که به شما دست دهم بلکه زمانی که شما دست خود را جدا کردید، چیزی توجه مرا به خود جلب کرد. سایه‌ای وجود داشت که واقعاً تاریک و سیاه بود. دلیلش این بود. می‌دانم که دست شما را گرفتم و به این طریق به [وجود] آن [سایه] پی بردم، ملاحظه می‌کنید. اما آن سرطان است. آیا ایمان دارید که خدا قادر است تا آن را برطرف کند؟ آن سرطان در سینه‌ی چپ شماست. شما قصد دارید به کارولینا بازگردید و با شفای خود نام خداوند را جلال دهید، مگر نه؟ می‌دانید منظورم چیست؟ دعا کنیم.

۱۹۲. خدای مهربان، در نام عیسی مسیح، آن یگانه که هم اکنون حضور دارد [عمل کن]؛ فرزندان از نان خدا می‌خورند، باشد که این فرزند از برکت ایمان، از برکت آن نان الهی که مسیح به او عطا می‌کند شفا یابد. عطا فرما تا رفته صحت یابد، در نام عیسی، آمین.

برادر، خدا به شما برکت دهد. با تمام قلب خود ایمان داشته باشید.

چطور هستید؟

۱۹۳. آیا این اوقات، شگفت انگیز نیست؟ گویی ترسی مقدس بر جماعت حاکم شده است یا شاید چیزی شبیه این صدا که به گوش‌هایم می‌رسد [برادر برانهام در میکروفن فوت می‌کند - گروه تألیف] «ووو!» صدایی مثل «ووو» چنین چیزی، ملاحظه می‌کنید. این نان فرزندان است. می‌بینید؟ از آن شماست. برای شماست. این برای من نیست؛ برای شماست. بسیار سپاسگزارم، درست در همین لحظه، نمی‌دانم... خود حس بسیار خوبی دارم؛ اما این نان برای من نیز هست، نانی که نیاز مرا برآورده می‌سازد. این نان برای شماست. این مایه‌ی دلگرمی است. حتی برای شما که بیمار نیستید چنین جایگاهی دارد. به برکت وجود این نان، سفره‌ی دل ما در پیشگاه خدا باز می‌شود.

۱۹۴. این درست در فصلش آمده، او در همین راستا گفته بود: «همان شرایطی که در زمان سدوم بود، در زمان بازگشت پسر انسان نیز به همان سان خواهد بود، در آن زمان پسر انسان خود را آشکار می‌کند.» توجه دارید؟ «اینک من ابلیس را قیل از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند، نزد شما خواهم فرستاد. او دل قوم را به سوی پدر خواهد برگردانید.» توجه دارید؟ می‌بینید؟

۱۹۵. «و عادلان بر خاکستر شیرین راه خواهند رفت.» آنها همانند تنوری خواهند سوخت، ملاحظه می‌کنید، زمین خواهد سوخت. پیداست که سخن از یک فروریزی است. و آتش فشان به سراسر زمین پخش خواهد شد و آسمان آتشین خواهد بود.

ای صخره‌ی اعصار، باشد که اینک رحمت تو در چنین زمانی شامل حالم باشد. ۱۹۶. شما چطور هستید؟ بسیار خوب، یک چیزی وجود دارد، شما مشکل زنانه دارید، ناراحتی زنانه. مسائل دیگری نیز دارید. ناراحتی عصبی دارید، درست در همان سال به ناراحتی اعصاب مبتلا شدید. تمام اینها با هم درآمیخته است. اما خواسته‌ی دیگری در دل شما هست، خواسته‌ی شما این است که از روح القدس برخوردار شوید. درست است. این همان چیزی است که وجود دارد. آیا ایمان دارید که... آیا همه چیز را اعتراف کرده‌اید؟ آیا ایمان دارید که اگر بر شما دست بگذارم و از خدا بخواهم تا این کار را انجام دهد، روح القدس بر شما نازل خواهد شد؟ [خواهر پاسخ می‌دهد: «بله»- گروه تألیف] آیا به آن ایمان دارید؟ [«بله، آقا»]. دعا کنیم.

۱۹۷. پروردگار مهربان، همانند رسولان دست خود را بر این بانو می‌گذارم، و می‌طلبم تا او تعمد روح القدس را بیابد. در نام عیسی مسیح، باشد که او آن را دریافت کند. آمین.

۱۹۸. نسبت به آن شک نکنید. به شما تعلق دارد، می‌بینید. از آن شماس است. نان فرزندان است.

۱۹۹. زمانی که از "مشکل زنانه" گفتم به اندازه‌ی کمی، احساس عجیبی به شما دست داد، مگر چنین حسی نداشتید؟ زیرا شما چنین حسی هم داشتید. حال آیا ایمان دارید که اکنون خوب می‌شوید؟ بفرمایید، همین بس که در حضور خداوند شکرگزار باشید.

۲۰۰. شما چطور هستید؟ آیا با تمام وجود خود، ایمان دارید؟ آیا ایمان دارید که قادر خواهید بود تا همانند مدت‌ها پیش، غذا بخورید؟ بسیار خوب. بروید و بگویید: «خداوند، از تو سپاسگزارم. به آن ایمان دارم.» حضور خداوند.

۲۰۱. آیا ایمان دارید که مشکل پشت شما برطرف خواهد شد و شما شفا خواهید یافت؟ بسیار خوب. فقط بروید و بگویید: «خدای مهربان، از تو سپاسگزارم.» و خدا آن را عطا خواهد کرد.

۲۰۲. آیا ایمان دارید که شفا خواهید یافت و خداوند شما را خوب خواهد کرد و آرتروز برطرف خواهد شد و تندرست خواهید شد؟ به آن ایمان دارید؟ بروید و به او بگویید: «خداوندا با تمام وجود خود این را می‌پذیرم و به آن ایمان دارم.»
همه‌ی شما که خارج صف هستید، آیا به آن ایمان دارید؟

۲۰۳. شما که درست آنجا هستید، دست خود را بر آن خانم که کنار شما نشسته است، بگذارید و به او بگویید که واریس و آرتروز از او برطرف خواهد شد. هنگامی که او...؟!...

۲۰۴. خدا به شما برکت دهد. آیا ایمان دارید که اکنون خوب خواهید شد؟ به خانه بروید و خوب شوید. خدا به شما برکت دهد. به راه خود ادامه دهید و بگویید: «خداوند عیسی از تو سپاسگزارم.»

۲۰۵. شما چطور هستید؟ [خواهر می‌گوید: «خدا را شکر.» - گروه تألیف] آیا ایمان دارید که مشکل زنانه از شما برداشته خواهد شد؟ [«ایمان دارم.»] و شما خوب خواهید شد؟ [«عیسی از تو سپاسگزارم.»] بروید و بگویید: «خداوندا، از تو سپاسگزارم.» [«عیسی، از تو سپاسگزارم.»]

۲۰۶. شما چطور هستید؟ [خواهر می‌گوید: «کشیدگی غضروف.» - گروه تألیف] چرا، خدای من! [«تاتین»] اسم شما را می‌دانم. من - من عادت داشتم... [«تاتین»] وقتی که شبان کلیسای بابتیست بودم. [«تاتین»] تاتین. [«دلا تاتین.»] خواهر دلا تاتین. اکنون شما از مشکل پشت درد رنج می‌برید. [«بله.»] حال، خوب خواهد شد. آیا ایمان دارید که او می‌خواهد شما را شفا دهد؟ [«بله.»] آیا به یاد دارید که سال‌ها پیش در کلیسای بابتیست ملتون چه رخ داد؟ [«بله، آن را به خاطر دارم!«] امروز نیز او همان خداست. [«خدایا سپاسگزارم!«] خواهرم، خدا به شما برکت دهد.

جرج رایت، کجا هستی؟ آیا به یاد داری؟ چطور...

آیا ایمان دارید که اگر با این مسح بر شما دست بگذارم، شفا خواهید یافت؟ بفرمایید اینجا. باشد که او در نام عیسی مسیح شفا یابد. آمین. ایمان داشته باشید! بسیار خوب، آیا همگی شما با تمام وجودتان ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین" - گروه تألیف]

۲۰۷. حال، چه عالی است که با دیدن آن خانم، خاطرات گذشته تداعی شد! هنوز نمی‌توانم نام ایشان را به یاد بیاورم، اما من... [کسی می‌گوید: «تاتین.»] تاتین، تاتین، درست است. بله دختر ایشان برتی بود. درست است. دقیقاً درست است. گمان نکنید که از خود بیخود شدم فقط کمی، به نوعی... می‌دانید منظورم چیست، نمی‌توانم آن را شرح دهم.

۲۰۸. اما خانم، مشکل پشت شما برطرف خواهد شد. بروید و خدا را جلال دهید و بگویید: «خداوندا، از تو سپاسگزارم.»

۲۰۹. آیا ایمان دارید که مشکل قلبی شما نیز برطرف خواهد شد؟ [بیمار می‌گوید: «بله» - گروه تألیف] فقط بروید و شاد باشید و بگویید: «خداوند عیسی از تو سپاسگزارم.» و به آن ایمان داشته باشید. بسیار خوب. حال ایمان داشته باشید. شک نکنید.

۲۱۰. خانم، تشریف بیاورید. آیا با تمام قلب خود ایمان دارید؟ مشکلات بسیاری دارید. پشت شما نیز مشکلی دارد. آیا ایمان دارید که خدا می‌خواهد شما را شفا دهد؟ بسیار خوب، فقط بروید و شاد باشید. اوست که می‌گذارد چنین احساسی داشته باشید. خداوندا از تو سپاسگزارم. خواهر، خدا به شما برکت دهد.

۲۱۱. سلام، پسر. [پسر می‌گوید: «سلام!» - گروه تألیف] آیا ایمان دارید که خدا می‌خواهد مشکل پرخاشگری این کودک را شفا دهد و او را خوب کند؟ آیا به آن ایمان دارید؟ بسیار خوب. سلام رفیق، بگذار دستت را بگیرم.

۲۱۲. خدای مهربان، آن چیزهای بد را از این پسر کوچک دور کن، باشد که او زندگی کند و عادی باشد. در نام عیسی. آمین.

۲۱۳. برادر، خدا به شما برکت دهد. به آن ایمان دارید، مگر چنین نیست؟ شما خوب خواهید شد. ابداً شک نکنید.

۲۱۴. بسیار جوان‌تر از آن هستید که مشکل قلبی داشته باشید. آیا ایمان دارید که خدا شما را شفا خواهد داد؟ [بیمار می‌گوید: «بله، آقا.» - گروه تألیف] بروید و بگویید: «خداوندا، به خاطر شفایم از تو سپاسگزارم.»

۲۱۵. آیا ایمان دارید که خدا مشکل معده‌ی شما را شفا خواهد داد؟ بروید و شاد باشید و بگویید: «خداوندا، از تو سپاسگزارم.»

۲۱۶. او خداست، مگر نیست؟ [جماعت می‌گویند: "آمین" - گروه تألیف] همین بس است که ایمان داشته باشید. مگر درست نیست؟ آیا در این روزهای واپسین به پسر انسان ایمان دارید؟

۲۱۷. دقایقی پیش اینجا چیزی رخ داد و من نمی‌توانم... سعی می‌کنم بفهمم که کجا بود. کسی ایمان داشت و چیز انجام شد. یا شاید یکشنبه‌ی آینده متوجه‌ی آن شوم یا هر وقت که بتوانم. آیا شما - شما... دوباره شد. دست خود را بالا بردید. آیا ایمان دارید که خدا می‌تواند آن مشکل قلبی را شفا دهد، شما را خوب کند، دختر شما را شفا دهد با... آیا به آن ایمان دارید؟ خانم نف، آیا ایمان دارید که خدا... من شما را نمی‌شناسم اما شما خانم لیو نف هستید. شما ناراحتی قلبی دارید و دختر شما ناراحتی کلیه دارد. آیا ایمان دارید که او شفا خواهد یافت؟ ایمان شما، اینها را برای شما به ارمغان خواهد آورد. با تمام قلب خود ایمان داشته باشید.

۲۱۸. شما که پشت حوض هستید مشکل معده دارید، عیسی مسیح شما را شفا خواهد داد.

۲۱۹. آیا ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین" - گروه تألیف] او دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است. اکنون بیایید دست‌های خود را روی یکدیگر بگذاریم. به ساعتی که در آن به سر می‌بریم، ببیندیشیم، به زمان فکر کنیم. به این فکر کنید که در حضور عیسی مسیح یعنی پسر خدا هستیم. او وعده داد که در روزهای آخر چنین می‌کند. بر روی این دستمال‌ها دست می‌گذارم.

۲۲۰. ای خدای مهربان، دعا می‌کنم تا برکت تو بر این دستمال‌ها قرار بگیرد تا از طریق نام عیسی مسیح، جسم عزیزان را شفا بخشد.

۲۲۱. اینک در حالی دست در دست یکدیگر داریم، هر یک از شما اعضای بدن مسیح هستید. همان روح‌القدس که وعده داد که رازهای قلب را آشکار می‌کند و این کارها را انجام می‌دهد، در شماست. شما جزئی از او می‌باشید و او قسمتی از شماست. حال، او چنین گفت: «این آیات همراه ایمانداران خواهد بود.» «خطاب به شماست. «اگر بر بیمارانش دست بگذارند، شفا خواهند یافت.» اکنون برای خود دعا نکنید، برای کسی که دست شما را گرفته است، دعا کنید زیرا آنها نیز برای شما دعا می‌کنند. حال، بیایید با هم دعا کنیم باشد که دیگر هیچ ناتوانی در این ساختمان نباشد. برادر، خواهر؛ چرا برای مدت طولانی صبر کنیم، او اینجا حضور دارد، درست همین‌جا روح‌القدس، خدا [حاضر است] هر آنچه در موردش صحبت کرده‌ایم.

۲۲۲. ای عیسی مهربان، ما حضور تو را حس می‌کنیم. روزی با دعای ایمان، آن کودکی که مرده بود را به حیات برگرداندی. خدای مهربان، افراد بسیاری اینجا هستند که ما نتوانستیم به آنها برسیم، زمان در حال گذر است اما

آنها دست‌های یکدیگر را گرفتند. آنها ایماندار هستند. ما در حضور خداوند عیسی مسیح قیام کرده از مرگ، نشسته‌ایم او که دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است.

۲۲۳. شیطان، تو شکست خورده هستی! عیسی مسیح تو را شکست داد! او از مرگ برخاست و امشب در میان ما ایستاده است، پیغام روزهای آخر تأیید می‌کند. از میان این جماعت بیرون آید! در نام عیسی مسیح آنها را ترک گوید! «در نام من روح‌های شریر را اخراج خواهند کرد.» و شما اخراج می‌شوید. در نام عیسی مسیح، این جماعت را ترک کنید!

۲۲۴. هر یک از شما که اکنون شفای خود را پذیرفته، سرپا بایستد. هر کس که شفای خود را پذیرفته، سرپا بایستد. دست‌های خود را بلند کنید و او را جلال دهید.


به خدا بگویید: «اینک، شفای خود را می‌پذیرم.» اینک، شفای خود را می‌پذیرم. [جماعت می‌گویند: «اکنون، شفای خود را می‌پذیرم.» - گروه تألیف] ای مسیح، تو دیروز، امروز و تا ابدالابد همان هستی. [«ای مسیح، تو دیروز، امروز و تا ابدالابد همان هستی.»] اینک به تو ایمان دارم. [اینک به تو ایمان دارم.] بی‌ایمانی‌ام را امداد کن. [«بی‌ایمانی‌ام را امداد کن.»] آمین. [«آمین.»]

او را جلال خواهم داد،

جلال بر بره‌ی ذبح شده؛

ای همه‌ی قوم، او را جلال دهید،

زیرا خون او تمامی لکه‌ها را شسته.

۲۲۵. آیا او را دوست ندارید؟ [جماعت می‌گویند: «آمین» - گروه تألیف] بیایید او را ستایش کنیم. همه در حالی که دست‌هایتان را برافراشته‌اید، او را ستایش کنید، در این لحظه برادر اینجا تشریف می‌آورند تا شما را مرخص کنند. 

خوراک روحانی در زمان مقتضی FRS65-0718E
(Spiritual Food In Due Season)

برادر ویلیام ماریون برانهام این پیغام را به زبان انگلیسی در عصر یکشنبه ۱۸ جولای ۱۹۶۵ در خیمه برانهام در جفرسون ویل ایالت ایندیانا آمریکا ایراد کردند. این پیغام در یک نوار مغناطیسی ضبط شد و بی کم و کاست در زبان انگلیسی به چاپ رسید. برگردان فارسی این اثر با کوشش انتشارات Voice Of God Recordings چاپ و پخش می‌گردد.

FARSI

©2015 VGR, ALL RIGHTS RESERVED

VOICE OF GOD RECORDINGS

P.O. BOX 950, JEFFERSONVILLE, INDIANA 47131 U.S.A.

www.branham.org